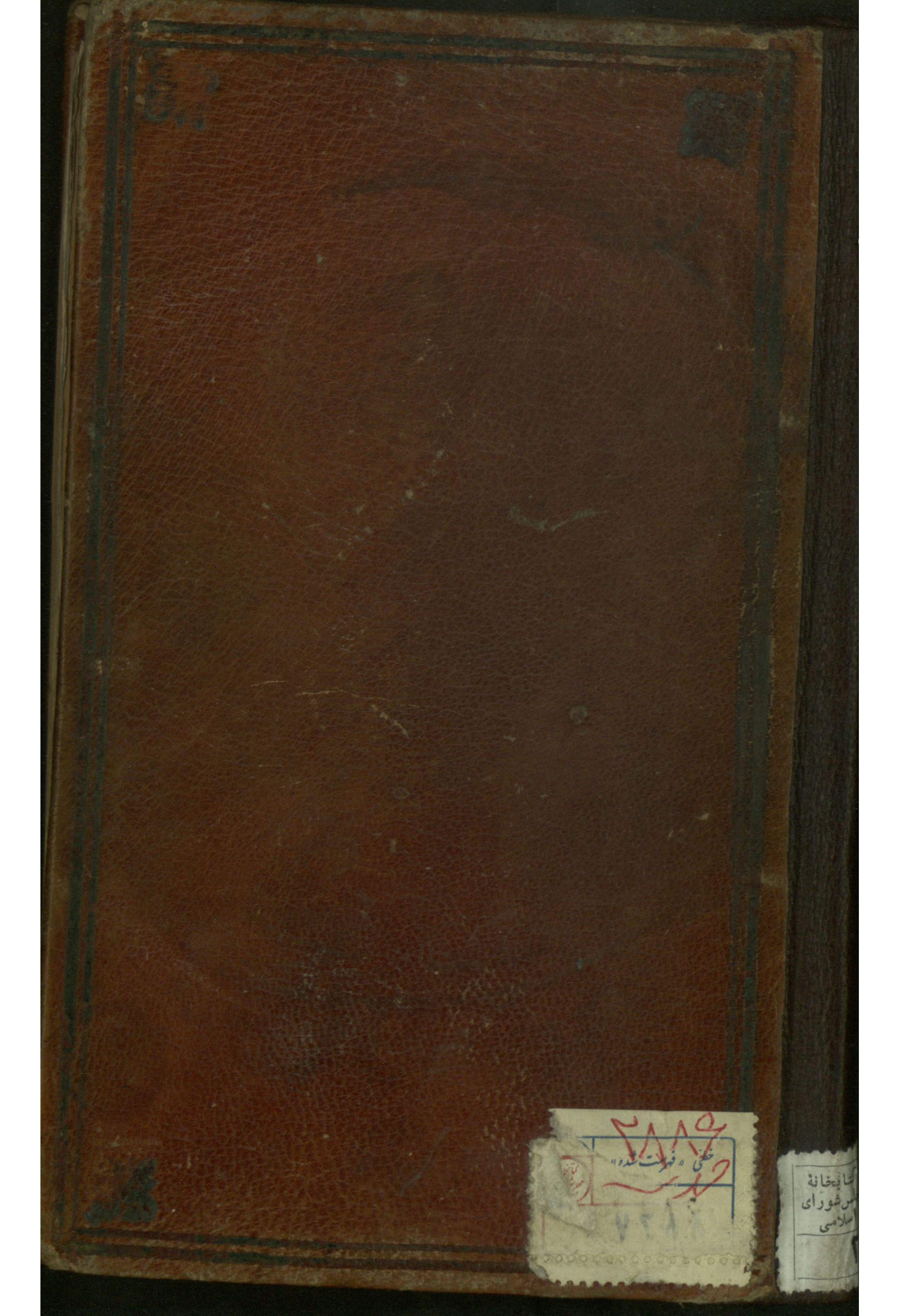
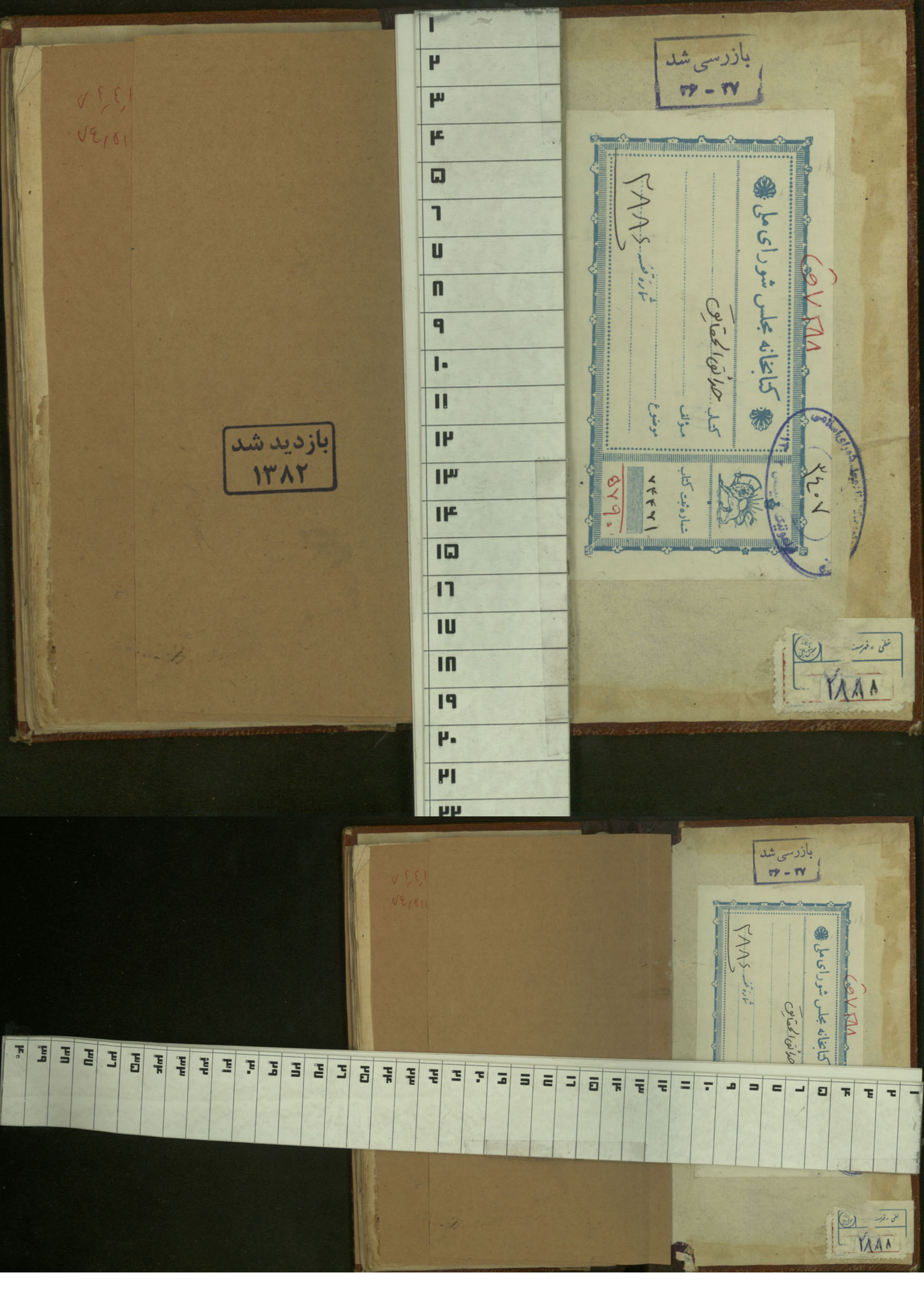
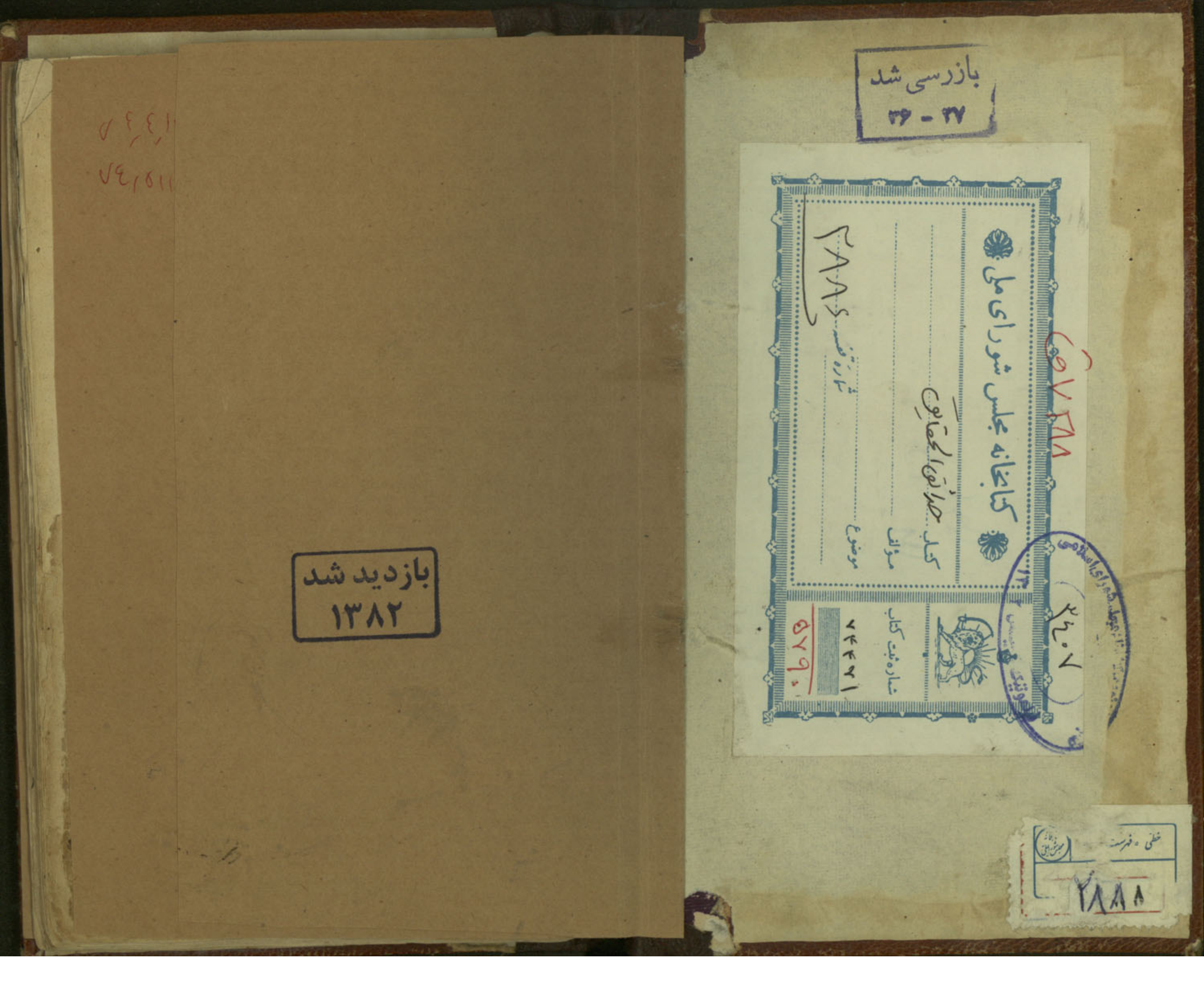

۲۸۸۶
خطی «فهرست شده»
کتابخانهٔ
س شورای
اسلامی



بازرسی شد
۳۶ - ۳۷
بازدید شد
۱۳۸۲
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب صراط الحقایق
مؤلف
موضوع
شماره ثبت کتاب ۷۴۴۲۱
خطی - فهرست
۲۸۸۸


بازدید شد
۱۳۸۲
بازرسی شد
۳۷ - ۳۶
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب
مؤلف
موضوع
شماره ثبت کتاب
۷۴۴۷۱
خطی . فهرست
۲۸۸۸


حدائق الحقائق
مجلس شورای ملی
کتابخانه
٢٨٨٦
٧٤٤٧١

٢

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از حمد بیحد و صلوات بیعد چنین گوید اقل الشعرا شرف بن محمد الرامی احسن الله عواقبه
که مدتی مدید و عهدی بعید در سخن پروری و ثنا گستری بنده که حضرت فلک رفعت نور حدقه شاهی
و نور حدیقه اللهی سلطان سلاطین الاسلام فرمانفرمای هفت اقلیم واسطه عقد لیل و
نهار سایه حضرت پروردگار **بیت** حامی دین نبی شیخ اویس ابن حسن که علم
علم و حسن خلق و حسنی نسبت ٭ خلد الله تعالی ملکه و سلطانه و علی الله فی العالمین
بعلو همت خویشتن را مشرف میگردانیدم تا روزی بسعادت زمین بوس
سرافراز گشته در اثنای بنده پروری حضرت سلطنت پناه فرمودند که رشید
وطواط قصیده مرصع در حدایق السحر گفته و مدعای او آنست که از اول تا به
آخر مرصع است و مفاخرت نموده در عرب و عجم چنین قصیده کس انشا نکرده
چگونه نشاید که جز مصرع مرصع باشد بنده حضرت بوسیده گفتم حقا
دقیق نهاده چنین نکته نتواند کرد و به تصدیق این ایراد از نا فلان نظر و
درآن بحر استماع افتاد که کتاب حدایق السحر محتاجست بتفصیل چنانچه

دارد

دارد فرمان جهان مطاع بشرح و تفصیل نفاذ یافت و اجرا شد نسخه مشتمل بر
امثله اشعار فارسی که درین عهد متداولست مسمی بحقایق الحدایق مرتب
گردانیدن و الفضل للمتقدم **بیت** لفاظه سخن اوست اگه میگویم ز باغ
چیده بود هر چه باغبان آرد ٭ امیدوار است که از نظر سعادت بخش شرف
قبول یابد و این مختصر بر دو قسم است **قسم اول** پنجاه باب است در اصطلاح
استادان سابق بی تصرف چند **قسم ثانی** ده باب است در تصرف سخن وران
متاخر از قسم اول که مشتمل بر پنجاه باب است **باب اول** در ترصیع مولف
بیان کند که ترصیع از روی لغت ترکیب جواهر باشد و در اصطلاح اهل بلاغت
عبارتست از تقسیم الفاظ بطریق سجع چنانکه بوزن و عدد و حروف روی
موافق و مطابق باشند **چنانکه** ورق گل ٭ عرق مل ٭ ولاله نابدار ٭ و ژاله ابدار
مثال ای مقصد زمین و زمان آستان تو ٭ وی معبد مهین و مهان آستان
تو ٭ **قول متصرف** بر آن تقسیم که ذکر رفت ابیاتی که بعد از مطلع اتفاق افتد
سجع متوازی و متوازن تواند بود و این برای تمیز تعلق دارد و اگر در آخر بیت
لفظی مکرر گردد ردیف خوانند **مثال** صبا فراش باغ و گلستان شد ٭
هوا نقاش راغ و بوستان شد ٭ و اگر در اول یا در وسط واقع شود
از را رابطه خوانند **مثال** یا نیش فراقش زد لم بر دارید یا بیش و یا نقش

ترصیع

ردیف

رابطه

4

[illegible]

ساید باب دوم قول مولف در ترصیع مع التجنیس آنست که هرگاه با ترصیع
دیگر از تجنیس و غیره منتظم شود مزید حسن کلام گردد چنانکه من نیاز
ار تو نا ناز اری مّن نیاز ارم از تو ناز اری مثال ز حرمت بدن برور آمد
ام ز حرمت بدن برور آمد مدام قول مولف ترصیع مع التجنیس آنست که
یکلفظ از و مرصع باشند و ها متجانس چنانکه غماز فکر دقیق کند و خباز فکر دقیق
کند مثال بر فلک از سهم تو انداخت سپر بر فلک از سهم اندا خت سپر
چنانکه ساقی آورد روده باقی اورد روده مثال گل ز گلبن بهوای تو چه دارم
دست یار سنگین چه خورم با گل روست در دست باب سیم در تجنیسات
قول مولف تجنیس به فارسی گونه باشند و نزد اهل بلاغت آنست که در
نظم یا در نثر ترکیبی کنند از جمله لفظی که در تلفظ و کتابت از جنس یکدیگر
باشند چنانکه چین و ختا و شام و روم که هر یک ازین جمله الفاظ معنی میدهد
و تجنیس بر هفت قسم است قسم اول تجنیس تام و این عبارت از دو لفظ
متجانس که بمعنی مختلف باشد و حرکات متفق چنانکه مثال راست بمعنی نیز
ابروی کج راست راستی به از آن نیست که ابروی کج راست
مثال دیگر چوگان زلف او را سر گشته همچو گویم چوگان زلف او را چون گویم
چه گویم شاید که در حرف الحاق اهتد مثال جز تست یار صبا در کوی او رز

بار

بار دنت با چنین آمد شدن جانم فدای یار باد یار را دل داده ام تا برده
در کوی او باد از ان ساعت دلا ورنه چه دل دادم بباد و شاید که مردف
باشد رباعی رویم ز غمت چو دیست رود آورشد مژگان من از رشک
رود آور شد مانند تو فرزند نیاید بجهان تا در روزگار رود آور شد
و شاید که مقفا و قطعه باشد چنانکه ای کریمی که در درم پاشی نزد هراف
عقل دینار ی در شبستان توسیه و خورشید مقبلی میکنند و دیناری کاطف
باشد اگر بفرمائی مدحی ز ان نثرات دیناری و این قطعه را دو بیت دیگر خا
رج ازین صنعت بود که از ان جمله نیا و رد قسم دوم تجنیس ناقص قول
مولف این صنعت چنان باشد که قائل دو لفظ آورد از جنس یکدیگر
در حرکات مختلف باشد چنانکه علم و عَلَم و سحر و سَحَر و گل و گِل و مُهر و مهر
مثال صبحدم ناله قمری بشنو از طرف چمن تا فراموش کنی محنت جور فلکی
قول مولف انجه الفاظ تجنیس قرین یکدیگر باشند مشابه و هم قافیتین بود چنانکه ای دل اگه منتی کز بکرت باز فشان تا که انگیزد غباری
چون ز میدان گرد کرد زابر خذلان زمهریر قهر چون ریزان شود هر که دارد
بر دو طاعت جان ز دست برد برد ست قیامت را بیان نخست ازلش روزگار

باده درده تا فرو ریزیم بروی درد درد* آنکه دارد اختیار خیر و فرصت وقت
کرد* چون بمرد آن ناکس پاس نخورد نامرد مرد* در مصائب نالهٔ کم کن کین
جزع ماند بدانکه تره رامی برد گرگ اشتلم میکرد گرد قسم سیم تجنیس
زاید قول مولف این صنعت چنان باشند که دو لفظ متجانس
در آخر یک حرف زاید باشند چنانکه باد و باده ناف و نافه غمز و غمزه چشم و چشمه
مثال شبی چون شبه روی شسته بقیر نه بهرام پیدا نه کیوان نه تیر دیگر
شبی شبه صفت آمد شبیه کلک سیاهت* از آن بیک شکم آرد
هزار دانه گوهر قسم چهارم تجنیس مرکب و این چنان باشد
که تا دو لفظ متجانس آرد یکی مرکب قامت و قیامت رایت و
دایت مثال علاج درد دندان در دندان مثال چرا از دوستان
دل برگرفتی چرا از دشمنان دل برگرفتی مثال ای لعل لبت کان سخن
گوهر بار* آورده هم لعل لبت گوهر بار دیگر خورشید که نور دیده
آفاقست تابنده نشد پیش تو تابنده نشد و شاید که درد و
بیت شود چنانکه ای صبح طلوع از روز که خندان باشند از نوید
خبر فتح خراسان باشند بدم تیغ شکستی سپه ابخاز را گر چه
دشوار بود پیش خور آسان باشند در لفظ خراسان و خور آسان

تجنیس کتابت

تجنیس کتابت وادی زبادلست و شاید که نباشند الا در کتابت بعضی از
یکدیگر جدا میشوند مثال ای بر همه دلبران کشیم توئی* خرم دل آن سیاه گیسو میر
توئی* آن حور که روح از سر دیگر گوید* کاندر کف پای نازکش میروید*
و شاید که در چهار مصرع رباعی رعایت این صنعت کنند چنانکه
اندر سر زلف من تو تا تاریکیست* زنگ گل و بوی مشک تا تاری کیست*
با قند لبت چو مایه باریکیست* عناب که باشد و شکر باری کیست*
و شاید که در وسط لفظ مکرر شود مثال بهایم خموشند و گویا
بشر* زبان بسته بهتر که گویا بشر صفت مفروق مشابه تجنیس مرکب
بحسب ترکیب اما حرکت مختلف چنانکه هر آنکس اولا
سعادت بود* یقین دان که اهل سعادت بود* وفا و جوانمردی و
راستی سه عادت که عین سعادت بود* قسم پنجم تجنیس مکرر
قول مولف چنان باشد که شاعر در آخر نظم لفظی را مکرر ذکر کنند و معنی
مختلف باشد مثال گل به بستان بیرون با مطرب خوش گوی گو* سرو نهر آب شود
ما را در کنار جوی جوی* دیگر لاله دارد داغ حسرت بر دل از رنگ نگار*
لاله هرگز کی کند زان عارض گلرنگ قول مولف شاید که در وسط

بجنیس چند وزن اجنسی واقع شود چنانکه گر نسیم از سر گیسوی تو بوی آرد
جان فشانم سوغات نسیم تو نثار کنم دیگر هر اسکن از سر گیسوی تو زندان
دلیست تا نگوئی که اسیران کمند تو کمند و شاید که حرف زیادت اتفاق افتد
چنانکه که نیاز سوی گلستان خویش خرام دمی بلطف دل عاشقان چو باد جای
میان انجمن گلرخان و صحن چمن حدیث بلبل شیرین زبان گو با گوی و این نوع
غیر مکرر است و کم توان گفتن قسم ششم تجنیس مطرف مولف
گوید این صنعت چنان باشد که قایل دو لفظ مشابه آورد که بحرف
مختلف باشند چنانکه قدم و قدر عین و عیب مثال سرکشان را
از شراب سنج میکرد قدح طاغیان را از طعان رمح بخشند طعام مثال
ربوده از کف خصمت فلک عنان تصرف بدست رای تو داده زمان
زمام ارادت قسم هفتم تجنیس خطی قول مولف این صنعت چنان باشد
که قایل دو لفظ آرد متجانس بخط کتابت چنانکه شراب و سراب
عنبر و عبیر مثال کنون بر گل و سیب و نار و بهی زمی جام زرین بیاید بهای
مثال جرخ را با همه بلندی قدر آستان تو آشیان دارد قول مولف
شاید که در دو بیت اتفاق افتد بیت یا مکن با پیلبانان دوستی
یا بنا کن

یا بنا کن خانه درخورد پیل یا مرو با یار ازرق پیرهن یا بکش بر خان
ومان انگشت نیل و اگر یک لفظ تجنیس ایهام آورد احسن باشد
مثال گر نرگس مست او به ترم بخندد ترکش بکنم تا نشوم قربانش
باب چهارم در اشتقاق قول مولف این صنعت را بعضی متجانس
خوانند و این چنان باشد که قایل دو لفظ آرد متجانس و یکدیگر متقارب
چنانکه بشر و بشیر نظر و نظیر ریح و راح نثر و نثار بیت ای
جهان را به تیغ داده قرار کرده شاهان به بندگیت اقرار
مثال بوی شیر از لب شیرین تو همی آید الحق الطاف توان
داد که بس شیرین است قول مولف شاید که دو لفظ اشتقاق
او قرین یکدیگر باشند شعر خرد جو رونق دیوانگان عشق تو دید
عقال عقل بیفکند و الجنون فنون مثال نسیم رای تو بیرون بود از
از ماه محاق کوشش عدل تو بیرون بود از خمر خمار و شاید که در دو بیت
اتفاق افتد چنانکه ای کرده غمت وردی مسکین مسکن زین جنس مراجو
زلف سکین سکن با شاخ وفا در چمن جان منشان بیخ جفا از
دل برکین برکن باب پنجم قول مولف در اسجاع و این بر سه قسم است
قسم اول سجع متوازی و این چنان باشد که در آخر کلمات دو لفظ آورده

شود که بوزن و عدد و حروف روی متفق باشند چنانکه سرو سهی و
بوی بهی قول مولف سجع متوازی و سجع مطرف را بلغا در نثر استعمال کرده اند
اما متاخرین در نظم نیز جایز داشته اند برین قاعده که ذکر میرود مثال
روی تو مارا لاله و نسرین نه کوی تو مارا گلشن و بستان نه موی سیاهت
شام غریبان نه روی چو ماهت شمع شبستان نه و شاید که سجع او در دو
افتد بیت هوا از عکس شقایق صحیفه ایست ملون نه زمین ز گل
حدایق کتابه ایست مصور نه ز خاک پای تو نرسد عیون حور مکحل نه
ز بوی خلق لطیف دماغ عود معطر و شاید که این قاعده را در دو بیت
رعایت کنند بیت ای چو تن منت میان نه بلکه دران میان
گمان نه وی چه دل منت دهان نه بلکه دران دهن سخن نه هیچ ندید هرکه او نه
هیچ ندید ازان میان نه هیچ نگفت هرکه او نه هیچ نگفت ازان دهن
قسم دویم سجع مطرف قول مولف چنان باشد که در آخر کلمات
دو لفظ آورده شود بحرف روی متفق باشند اما بوزن و عدد مختلف
قول مولف جانب داری و جان سپاری آنچه سجعش در آخر مصرع
بود نه در صدر و عجز باشد چنانکه تو را همت علیست چو اعتبار
وقار تو را همت نظرت بدستگاه سپاه نه و شاید که سجعش

درمصرع

درمصرع عجز واقع شود مثال جوشن جنبی بر بر تن فغفور دوخت نه
مغفر رومی گرز تو بر قیصر شکست نه در جگر بدسگال چرخ زرساز
مصاف نه هم پی ناوک تو برید هم سر خنجر شکست نه و شاید که هر دو
لفظ سجع باشتقاق شبیه باشند مثال با دست بر دو کلکت
کان ابر در فن نشست تعریف خویش کردن امکان کان بهانست
و شاید که همین دو نوع در هر دو مصرع باشند چنانکه در کار ملک کلکش
شند واضع مواضع نه در باب خیر لطفش شد بانی مبانی قسم سیم سجع متوازن
قول مولف آنچنان باشد که قایل چند لفظ در اول ذکر کند که متوازن هر یک
در آخر بیاورد مثال لطف تو سید ربنج و وجود تو میسّار نه صفایح تیغ تو قاطع الاعمار نه
ایادی کف دست تو باسط الارزاق مثال نسیم تست بر بوی حسن لرزانادی
بانم خیال تست بر نقش حسن آزادی بینم مثال برج رفعت را قرین شند
اختر صاحب قران نه صدر مسند را امین شد سرور صاحب قران نه و شاید
که جامع متوازی و متوازن باشند چنانکه ای زلف بدار تو نجیده بر قمر دی
لعل آبدار تو خندیده بر شکر چنانکه لطیفه ایست دهان تو که در نیابد
دقیقه ایست میان تو که بکنج نیاید نه و شاید که در نیمثال که ذکر میرود رعایت
اشتقاق کرده باشند مثال دیار من بگو از سوز سینه مبتلا میل کنار

من شود از آب دیده مالامال ‖ باب ششم ‖ قول مولف در مقلوب و این صنعت
شعب بسیار دارد و اما آنچه مشهور است این چهار نوعست که ذکر میرود
نوع اول ‖ مقلوب بعض الجنان باشد که قایل ترکیبی کند چنانچه هرگاه بعضی از لفظ
او بخوانند باز گونه کنند لفظ دیگر شود و معنی دیگر دهد ماه را هرگاه قلب
کنند هما شود و رطب را هرگاه قلب نمایند بطر شود و ربیع را عبیر و حلیم
را ملیح و همین حکم دارد ‖ مثال ‖ ماه من فرهما دارد هر کس ببینند اول ماه رخش
گفت همایون ماهیست ‖ بیت ‖ بر یاد لب بر رطب ار بوسه دهم آید بطرب
جان من از نیش بی ‖ دیگر ‖ ای در بقای ذات تو بسته بقای ملک ‖ ترقیات
تو هم ضمه دولت قبای ملک ‖ نوع دوم ‖ مقلوب کل قول مولف الجنان باشد که لفظ را
باز گونه خوانند لفظ شود و معنی دیگر دهد ‖ چنانکه ‖ هرگاه شمع را قلب کنند عمش شود
و حور روح و می یم و زر رز و برین نیابس ‖ مثال ‖ شمع رسید از ... کلک تیر عرش
مثال ‖ لا ابقا جز عکس قدح است خر عکس عنقا کرد و در کوی کریز ‖ قول مولف ‖ ... که
جامع متوازی مقلوب باشد ‖ مثال ‖ خاک بالیش درستا از طیب جیب ... ربیع ‖
ذرهوای او دلم چون عود ملی در سنتا ‖ مثال ‖ جور بر باد دهان تو روان تخندد و روغ
مصرع ‖ خاک ره کاخ زر است از تحقیق نگری ‖ و شاید ‖ که در بینی واقع شود
مثال ‖ منع از کف دست تو نشود تیره که بحر است ‖ بحر از سر کلک تو شود خیره

[حاشیه: دیگر ... مقلوب کل]

عشم است

[حاشیه: ... مقلوب مستوی]

غنم است ‖ و از این الفاظ مشکل دست دهد ‖ نوع سیم ‖ مقلوب مستوی قول مولف
این صنعت چنان باشد که دبیر یا شاعر ترکیبی کند که اگر واز گونه خوانی همان شود
چنانکه ‖ باب ما دام موم ‖ مصراع ‖ ترازوی زر طرز وزارت ‖ بیت ‖ شکر برزا
روی وزارت برکش ‖ شو همره بلبل بلب هر مهوش ‖ مثال ‖ اسید انستا بان
شادی ما ‖ باب هفتم ‖ رد العجز علی الصدر قول مولف این بر شش قسم است
قسم اول ‖ چنان که شاعر در اول مصرع صدر سخنی گوید که در آخر مصرع عجز مکرر
کند ‖ مثال ‖ صنوبر ار تقدی راست بنده قدت ‖ چراست این همه
دل در هوای قد صنوبر ‖ دیگر ‖ صنوبر برگ زر است در باغ ‖ نیایرزد دلی دارد صنوبر
قسم دوم ‖ آنست که لفظی در ضرب صدر آورده شود که در عجز نیز آورد بلفظ
مختلف ‖ چنانکه ‖ باد بوی تو بمن آورد و زمن جان بستد ‖ منم امروز
بیاد تو دلی داده بباد ‖ مثال ‖ چین زسر زلف اگر باز کنی ‖ از رنگ شود چون
جگر آهوی چین ‖ قسم سیم ‖ آنست که لفظی در آخر عجز باشد در حشو صدر نیز همان
بیاورد ‖ چنانکه ‖ اگر چه چشم تو عبهر بعینه بنهاد ‖ زمانه چشم چرا بر ندارد از رخ عبهر
زسر گرانی نرگس اگر بخواب فرو رفت ‖ عجب مدار که دارد پیاله بر سر
بر سر ‖ قسم چهارم ‖ همانست که قسیم الا بمعنی در عجز بود غیر مکرر ‖ مثال ‖
هوای روضه باجوی شود از ناله گرم ... در روضه ... نشاید کدم بی تو باجوی

[حاشیه: باب رد العجز ... قسم اول ... بدل]
[حاشیه: قسم دوم]
[حاشیه: قسم سیم]
[حاشیه: قسم چهارم]

بیت شکفت نیست که در طاق مهد زنگاری شکفت غنچه و از مهد او فتاد
زطاق قسم پنجم آنست که لفظی که بضد راست در عجز بیاورد و باندک تفاوتی
چنانکه نوع اول مثال نهاد جهان بیان غریب افتادی چو نی تو در بن غربتی و تنهایی
نوع دوم آورده است ای عمر به پیری دیگ بار زار زد که به پیری یک بار آمد عمر قسم
ششم آنست قول مولف آن هم بر دو نوعست نوع اول چنانچه بارم از دیده
اشک چون باران که مرا نیست در جهان تو بار نوع دوم تو به نظر جهانی و
من نظر کنم بجانبت که ندارد رخ تو تاب نظر باب ششم در متضاد قول
مولف متضاد الفاظ متناقض را گویند چنانکه سفید و سیاه و دراز و کوتاه
و این هم دو نوعست نوع اول چنانکه من عهد تو سخت سست میپنداشتم
بشکستن آن درست میپنداشتم این دشمنی ای دوست که کردی با من
آخر کردی سخت میپنداشتم مثال دارم که و بیگه ز که و مه کم و بیش
نفع و ضرر و خیر و شر زبیگانه و خویش این طرفه که دوست همچو دشمن پس و پیش
گویند و بنکم نشد و رو ز از پس و پیش قول مولف انواع متضاد را الحسب وزن
در نظم منسوب نمیتوان کرد الا در چهار طبع چنانکه من خاک چنان بادم
کو زلف تو جنباند در آتشم از آبی کاندام ترا ماند بیت آتش روی تو برد
آب من خاک آلوده بعد ازین باد بگوش تو رساند خبرم بیت

سر خاک

... در الفاظ اضدا...

گر خاک درست باد بدوزخ برد آتش همه آب زندگانی گردد مثال دیگر
مرا ز آتش عشق نماند آب جگر در رنج و در کوه چون خاک میروم بر باد
و چهار طبع را بزبان یونان اخشیجان گویند از آن جهت که گرم و
تر و سرد و خشک را اخشیج خوانند باب نهم اعنات در پارسی نگاری
مشکل بدخل کردنست و پیش ارباب نظم آنست که در اواخر ابیات حرفی
یا بیشتر لازم دارند قبل از حروف روی یا ردف که بر و لازم باشد چنانکه
نگار و شکار و بیمار و شمار که در هر سه حرف پیش لازم داشته اند
و آنچه لزوم او وارد در دو حرف است چنانکه تشریف و تعریف و تصریف
که قبل از حروف روی لازم است قطعه شنیدم که ساقی بمجلس
گفت اگر پرسی از من فرح در شرابست شنید این سخن پیر دهقان و
گفتا غلط گفت ساقی فرح در شبابست قول مولف آنچه غیر از
قافیه در ابیات چیزی لازم دارند از لزوم گویند چنانکه کمال الدین
اسمعیل در قصیده مو لازم داشته و این بیت از آنست مثال
دامن تکسر موئیست هنگام سخن از موی نگاه تو در وی بسته است
هر سر موی از آن زلف سیه بند از ین در دماغ من شوریده رگی از
سودا است مو بر آید بکف و موی تو ناید بکفم با چنین بخت که من دارم و

باب ... در الفاظ اع...

این خوکه نراست. و مولانا تاج الدین رومی دریک بیت مور و مور لازم
داشته و این دو بیت ازانست قطعه چنان ضعیف و نزارم
که گر بدیدی موری چو مور و موم نبه مور را زمن آزار و گر بپای یکی مور بر زنم
دستی چو موی گرد جهانم برآورد صد بار **باب دهم** در تضمین مزدوج
قول مولف این چنان باشد که قایل در نظم و یا در نثر قبل از رعایت
اسجاع و قوافی دو کلمه آورد در جنب یکدیگر با قرب بهم که بحرف
روی متفق باشند چنانکه **مثال** چنبر عنبر اگر از رخ چون خور بگشایی
ماه را حلقه زلف تو زحشر برهاند **مثال** من دلا دارم و هر که که زند دست
به تیغ این دل ریش اگر ریش ندارم چکنم **دیگر** عشاق تو مشتاق
وصالند ولی تا دولت وصل تو کرا دست دهد **قول مولف**
شاید که هر دو لفظ مزدوج را در مصرع صدر آورد و در عجز تکرار کنند **مثال** کسی که
دل بتمنای مهر چهر تو داد بمهر چهر تو از خاک سر برون آرد و نشاید
که لفظ مزدوج متشوش تکرار کنند **چنانکه** موز روی تو بتابد که وجه خوبت
روز موی تو بصد وجه نهان میدارد **باب یازدهم** در استعاره قول
مولف از روی لغت بعاریت خواستن است و در اصطلاح آنست
که لفظ از معنی حقیقی اخراج کرده در سلک نظم کشند تا موجب
انتظام زیور عروس سخن گردد **مثال** در نثر آفتاب سعادت

روز افزون

روز افزون و سایه دولت همایون پاینده و تابنده باد و در نظم **مثال**
در نظر همت تو بر ده خوالست سرمه لاخضر آسمان نعم را
مثال من بوصل و زبخت آن بدایع سوی روم کاروان لعل می‌آید قطار
اندر قطار **مثال** دامن از من مکش ای سرو که چون آب روان
من سری در قدمت می نهم و میگذرم **مثال** اگر طره حسنت بدین قرار
بماند ز دست عشق گریبان جان ما که رهاند **مثال** آبی که گرد باغ تو میگشت
مدتی اندر روان و در قدم سرو سر نهاد **بیت** دامن باغ بدینگونه
مشک افشانست یا دو در جیب مگر عنبر سارا دارد **قول مولف**
فرق میان استعاره و مجاز آنست که هر جا مجاز باشد استعاره
نه قریب و اقربست **بیت** آسمان با صد هزاران دیده آخر کو ببست
تا ترا نبیند بدست دیگری بد بدعنان و بر اهل تمیز پوشیده
نیست که تشبیه دیده با انجم اقرب است از تشبیه عنان با عصیان
بنابرین دلیل بیت مذکور جامع هر دو قسم است **مثال مجاز**
نه بلند زمین دشمن بدگمان بجز روی شمشیر و پشت کمان هر کوچه
تیغ با تو زبان آوری کند قدرت جواب او بزبان سنان دهد
مثال بر جگر عندلیب زخم نکرد گل زدست زانکه بخون غرق شد نیمه

پیکان کل مثال مده ره سمع را بیت که دارد کرمی در سر جوابابد
ونیف مجلس کس آن زبان باشد باب دوازدهم قول مولف در حسن
مطلع این صنعت چنان باشد که مادح سعی کند که در مطلع قصیده
بیتی گوید معمول خالی از خلل و عبارتی پاک بلفظ دعی مزین مثال
زی وجود تو بر خلق رحمت خدا در سرای تو دار الامان هر گرا باید که
احتراز کند از الفاظی که باعث نفرت ممدوح گردد چنانکه بیت
دشمنی دوستان حضرت شاه باعتقاد مقیمان خاک این
درگاه قول مولف اقسام حسن مطلع با متعدد بیت اما این پنج
قسم است که اختصار میرود اول باید که افتتاح مطلع بالف
جهة تیمن چنانکه ای قبله ملوک جهان آستان تو فخر سپهر برین
تخت جوان تو دوم آنست که قایل اسم با کنیت یا لقب
ممدوح را بخوبتر وجهی بعبارت آورد و اگر یکی از انها را بقافیه
آرد احسن باشند چنانکه علی رغم اعادی شد موید علاء الدین ابو
الفارس محمد سیم آنست که مادح بیتی گوید و اسم و طالع
ممدوح را دران باحسن وجهی ذکر کند چنانکه رفت به برج
حمل خسرو سیارگان مطلع خورشید شد طالع شاه جهان

حسن مطلع

باید

باید که از قافیه ضعف احتراز کند و قافیه آورد که بالفاظ قریب
بلد بکر باشند چنانچه طراوتی در نسیم صبا از دم بهار گرفت تشریف از
نقش صدر کامکار گرفت بیت ای سر از از خاک پای تو
تاج بر میان پوست آسمان محتاج تجنیس آنست که هر دو
قافیه بلفظ متفق باشند و بمعنی مختلف چنانکه تو که خورشید صفت
برهمه کس می تابی من چه کردم که چنین روی ز من می تابی و اگر قافیه
مصرع اول در بیت ثانی تکرار کند مزید حسن کلام گردد چنانکه
اقتدا شده روشن بتحقیق که لیکن طالع من نگذارد که تو بر من
تابی باب سیزدهم قول مولف آنست که در حسن تخلص
که مادح تخلص بوجهی کند که از صفت معشوق یا غیر بمدح ممدوح رود
و تخلص بوجهی کند که از صفت خوبتر ورای ان تصور نتوان کرد چنا
نکه سر بر نمیکنی ز نگر مگر که باشی بر آستان شاه مظفر پناه مثال هر نماز
دگر بر فلک از قوس و قزح در کهی بلین افراشته تا اوج زحل
هم بدانجنس چه جز لیس مثل نتوان زد جز بجاه دستور جهان صدر اجل
بیت سر بسر روی زمین را ابر سیم اندود کرد تا نیالاید بگل سم سمند

شهریار مثال سواد خاک تو بر آفتاب میکشیم مگر که سایه حضرت
رفیع ظل خدا است مثال لب زنده رود و نسیم بهار رخ دلستان و
می خوشگوار جانان بیخ اندوه از دل بکنند که بیخ ستم خنجر شهریار قول
متصرف حسن تخلص را بیت القصیده میگویند و بیت القصیده آن است
که شاعر قبل از شروع در قصیده بحری اختیار کند که اسم ممدوح را با لقب
در آن بحر بعبارت خوش تواند آوردن و اگر در قافیه آورد خوشتر باشد
چنانکه طاهر آن ذات مطهر که شهره گشت بدین صدر طاهر گهر و صاحب طاهر ذات
مثال از آن چو دایره غم در میان گرفت مرا که راه یافت خرد را نقطه
دهن تو نیست عجب زانکه بباید گشود دهر ساعت بمدح شاه جهان ادریس
بن جستن شد و اگر مادح اسم ممدوح را بمعما گوید افضل باشد چنانکه
آن سه حرف نام او گرفت هفت اقلیم و چار حد جهان تا شود نامش آشکار
بکن علی بن بر دو حرف تیر و کمان و آنچه در مدح دو ممدوح گویند چنانکه
مه روی که بزم آرای در هر انجمن باشد سر زلف که عنبر سای بر برگ
سمن باشد چو رای آصف ثانی علاء الدین علی آمد چو کلک صاحب
اعظم کمال الدین حسن باشد باب چهاردهم در حسن طلب و حسن مقطع اول

بیت القصیده حسن تخلص

در حسن مطلع

حسن طلب قول مولف این صنعت چنان باشد که مادح
از ممدوح بنوعی عطا خواهد که مزید بهجت ممدوح گردد چنانکه که گردد از تو
سوال ابحر خود که گردد کف تو کیسه آزش ز مال مالامال قول متصرف اگر بوجه
تشبیه عطا خواهد مزید بهجت روا باشد مثال تا از کف
سحاب تو یا دبر تنگی دائم کف جان گشاده سوی هوای تو چو چوب
بوده ام ز نوال تو بی برگ کمترینم ز برگ مراهم امید هاست
چنانکه همت ممدوح میداند که در دعا انشای مدح نیست مادح را به از حسن
طلب خیر الکلام دوم حسن مقطع قول مولف این صنعت چنان باشد
که شاعر آخر قصیده را بخوبتر وجهی اختصار کند از آنکه ختم سخن با استماع
اولیست چنانکه مدام تا که بود وصف زلف در ابیات همیشه تا که بود نعت
خال در امثال سری که از تو به سجده برده باد چو زلف دلی که از تو بگردد
سیاه باد چو خال مثال سر دشمنان تو استغفر الله که خود دشمنان
ترا سر نباشد سخن را بدین ختم خود قطع کردم که مقطع ادای منتهای
خوشتر نباشد قول متصرف اگر بعد از شرایط آداب ختم
دعا که اقتضای وقت کند از دیاد تحسین و احسان گردد چنان

تا بهوای بهار از جهت خاصیت؛ باد شود مشک بیز ابر شود در
فشان؛ نامیه از بهر نام برگذرد رخش شاه؛ صنعت نما کند بر چمن و
گلستان؛ تاج مرصع نهد بر سر سلطان گل؛ تخت زمرد زند
بر سر آب روان گرد سمند تو باد آب رخ مملکت؛ پایه تخت
تو باد تاج سر فرقدان؛ ملک تو مستقیم تاج تو سرفراز؛ تخت تو تیغ تو باد آب
بخت تو شادمان **باب پانزدهم** در مراعات النظیر **قول** مولف
این صنعت چنان باشد که شاعر در ابیات ذکر چند چیز کند که منا
سب یکدیگر باشند و از این جمله عطاب نیز خوانند **مثال** تیر و کمان
و کیش و قربان و مشک و عنبر و نبات و شکر **مثال** تیر از سر راستی کمان
را کج دید؛ بنگر که چگونه جست از خانه او؛ **مثال** تیر از جان شده قربان
بر از کیش خراب؛ زنند گوشه کیش و دوال قربانش؛ **مثال** از زلف
مشکبویت سنبل بباد رفته؛ وز خال مشک رنگت عنبر سیاه گشته
مثال آب حیات آمدم از حیات برآمد گر شکران لب نبات
برآمد **مثال** بگشای لب به پرسش من گرچه گفته اندکان قفل لعل
لایق آن درج گوهر است؛ پسته تنگ تو یارب نقد است

بادام

بادام؛ گرچه تنگ است بخروار شکر می ارزد **مثال** اتفاقم شب دوشین
بو ثاقی افتاد؛ اندر او بود حریف صنمی حور نژاد؛ مجلس آراسته می بر کف و در
بسته ز پس؛ روی بر روی حریف از غم مهر بندم از او؛ من و او بر صفت
وامق و عذرا باهم؛ کرده از اول شب خلوت و عشرت بنیاد؛ تا گهان
ماه شب چاردهم را در سر؛ هوس باختن یک دو ندب نرد افتاد؛
مهره از کیسه برون کرد و بگسترد بساط؛ پنج تا خصل باستادی تخته طرح
داد؛ وه که در لعب فریدم چه طرافتها کرد؛ حق این نرد در همه عمر زیاد؛
من بر نقد این دل و جان را بنهادم بششش؛ او ز لب یک دو سه تا
بوسه گرو کانم داد؛ ده هزارش حیل و مکر بهر باختنی؛ ملتبارش نقط و رنز بهر
بارگیش دو؛ گفتمش گر تو اجازت دهی از روی ادب؛ خانه گیرم ز بر کوی
تو ای حور نژاد؛ گفت سهل است ترا بر سر چشمم جا لیک؛ گفتم ای
ماه خدا عمر طویلت بدهاد؛ داد هر چند که می خواستم او می افزود؛ نقش
می آمد و می برد بیا چون باد؛ در سبک بازی منصوبه ششش ششش؛
همچو او در همه آفاق نباشند استاد؛ گرچه من ز خشم تمامی زدم او لیک ببرد؛
کافرین بر هنر و بازوی و بردستش باد؛ بس اما بعد که بر سر گیرند رغم تو حسن

نشسته بنشین گره بسته زکارش بگشاده دیگر اسپی تو بطرح بر رخ
من انداز که افتاده پیاده ام درین عرصه زراه باب سیزدهم در مدح
موجه قول مولف موجه بپارسی دو رویه را گویند و پیش
اهل بلاغت در نظم چنان باشد که مادح ممدوح را صفتی کند
که لازم صفت دیگر گردد تا بدان وجه لازم اید مثال انچه بر ترک
میکند بر جان خصم میکند چه تو با دریا و کان و انچه رایت میکند
با مهر و ماه میکند با تیغ تو همان دیگر میکند خامه ایت که بخشش
انچه تیغ کند که کوششش باب چهاردهم در محتمل الضدین قول مولف
این صنعت را ذو الوجهین خوانند و این چنان باشد که شاعر در
بیتی صفتی کند که محتمل مدح و ذم باشد مثال شاد گردد بدولت عملش
برگردد بدولت تو جوان از دولت تو قوی شود مرد ضعیف ور بمقدم تو خزان
شود فصل بهار از رهگذر موکب نوروز شود شب ور خاصیت
طالع تو صبح شود شام قول مصنف فرق میان محتمل الضدین و ذو الوجهین
انست که محتمل الضدین شامل مدح و ذم باشد و ذو الوجهین خا
رج ازین نکته در و مضمر باشد و ادراک این بذهن متیز تعلق

دارد

دارد مثال گفتم که یکی بوسه زنم بر دهنش انطور دهانم بود که زد بر دهنم مثال
هر بوسه که دادمش بهنگام وداع در خشم چنان رفت که بر رویم
زد مثال رنجیده ام از یار بنوعی که اگر صد بوسه دهد ان همه روترش زنم
باب هجدهم در تاکید بما یشبه الذم قول مولف این صنعت چنان باشد
که مادح در مدح بنوعی مبالغه کند که بذم شبیه بود چنانکه کس در ابیات
ستم جایز نمیدارد بدل بر جواهر میکند کلک گهربارت ستم قول
متصرف نشاید که این صنعت در بیت اتفاق افتد چنانکه گوش
سنگین کوه نشنیده صیت عدل تو از زبان صدا لیک در تو
دل تو که بجوز ظلم برکان و جور بر دریا باب نوزدهم در التفات قول
مولف این صنعت چنان باشد که قایل گاه از خطاب بغیبت
رود و گاه از غیبت بخطاب آید مثال ای خیال رخ تو در نظرات
بنگر که مرا بیک نظر در طلبش قطره زنان مثال ای بخت من
بدست من انداختش و بین سر نگر که در قدمش چه میکند
مثال آن عمر شب دوش گذشت از من و گفتم ای عمر مروز چه
که عمرت به بقا باد مثال بر بر من زدیم و میگفتم المنة لله که بری خوردم

ازو؛ مصراع ای سرو بر از تو کلهم بجد مرا؛ این صنعت در اشعار عربیه العاشق
بیشتر افتند **باب بیستم** در ایهام قول مولف در پارسی بگمان افکندن
بود در اصطلاح اهل نظم عبارتست از لفظی که دو معنی دهد یکی قریب
و دیگری غریب و این را نیز تخییل گویند مثال سعدی هزار جامه زدست
قبا کنند یکت مهربان تو بسا لی نشا قه مثال با سرو آب کف
که ای غمگسار ما سر بر سپهر داری و باد درکنار ما مثال نسبت سرو
بدان قامت بالا نکنید از خدا شرم بدارید بجا لا نکرید دیگر آهو از
باد چه بوی تو بشنید؛ نافه مشک بصحرا انداخت مثال ای طبیب
از دهن یار بعطار بگو؛ بر مگس قند کرانرا که مکرر شده است مثال در
وجه رخ تو جان بنهادیم بدل؛ کان وجه بنازکی تعلق دارد ب جان
بکوفتن گردن و سر اعدا؛ زانکه زکرزان ترا مخبرست جان کرد؛ مثال
تا شب وصل دمی بیدهیم هر نفس؛ لیکن از وصل تو راضی نتوان
شد بدین مثال مخالفان ترا از صداع گرز نماند کسی برسم عیادت
خلاف تیغ تو بر سر مثال برآید دیم ز وصلش چه طرف
بربندم ولی چه جان کنم هر چه هست در نظر است مثال دعای عرض

خواهم

خواهم کرد اگر تشریف فرمائی؛ زمین عرض دعا کنم کردن ز تو تشریف
فرمودن؛ قول مولف چون لفظ ایهام سه معنی دهد آنرا ایهام تام خوانند
مثال دل عکس رخ خوب تو در آب روان دید؛ حیران شد و
فریاد برآورد که ماهی؛ ایهام این بیت یکی ماهیت و یکی ماهی
و یکی ماهیتیه و ازین نوع نادر افتند در صنعت ایهام از غایت تخییل
خطا واقع شود مثال گویند که بید دامن سرو گرفت بید ست آخر
چگونه دامن گیرد دیگر بر لب چو بید خنجر میکشد بر روی ما؛ من درین فکرم
او بید ست خنجر چون کشد مثال آنها که در بهار بصحرا همی روند؛ بوی خوش
ربیع بر ایشان محرم است دیگر بیا که با لب عیسی لب تو هر ساعت
بکرد خشم مرا مرمت تا دانی؛ و اندر الفقص این یک نیت تعلق دا
رد و این را امثال بسیار بود **باب بیست و یکم** در تشبیهات قول
مولف تشبیه چیزی بچیزی مانند کردن بود چنانکه زلف را بشب و ابرو را
بهلال و روی را بماه و دندان را به پروین و این تشبیهات بغزل تعلق
دارد مثال در رسته در دندان خون بر لبت بتابد گوئی مگر ثریا در
ماه کرده منزل؛ و آنچه بمدح تعلق دارد ممدوح را بآفتاب و درخشش را

این معنی از جهه ناقص فصاحت است

در تشبیهات

بچرخ و نعل از ماه و میخ از ستاره مثال بر سر رخش شتابان شد و
دولت مسکفت آفتابیست که بر چرخ برین می تابد مثال بر ماه و ستاره
ره شو دهر زمان ز هیبت زان سنان زده سنان که در چار ماه اوست
و این تشبیهات بر هفت قسم است اول مطلق و این چنان باشد
که قایل چیزی بچیزی نسبت کند که مطلق بدو ماند چنانکه دندانت
بقطرهای شبنم ماند که اندر دهن غنچه خندان افتد مثال دانه عرق بر
رخ خوبت بچه ماند چون ژاله که بر برگ گل یاسمن افتد مثال
که چو ماه آید برون از زیر میغ که چو گل در بند زلف ار قبات دوم
مشروط و این چنانکه قایل چیزی را بچیزی تشبیه کند که بشرط و
وقوف باشد چنانکه ماهی ار ماه فلک را از کمان ابرو بدی سرو ای
ار سرو سهی را عنبرین گیسو بدی مثال ذره میگفتم دهانت را من
دلتنگ اگر ذره از مهر دهانت ذره گویا بود مثال پیوسته چو
ابروی تو میگفتم ماه گر زانکه بدی ماه فلک پیوسته سیم تشبیه
کنایه چنان باشد که قایل صفت چیزی کند و مرادش صفت به
آن چیز باشد چنانکه هرگاه صفت گل کند مرادش روی محبوب

تشبیه مشروط

تشبیه کنایه

بود

بود و چون صفت نرگس کند مرادش چشم مطلوب باشد مثال ژاله
از نرگس فرو بارید و گل را آب داد و از تگرگ روح پرور مالش عناب داد مثال
ای از بنفشه ساخته گلبرگ را نقاب و از سنبل تابدار پهناده بر روی آفتاب مثال
ای فکنده بر گل از سنبل نقاب عنبری تکیه گاه سنبلت رخسار گلبرگ طری
چهارم تشبیه تسویت و این چنان باشد که عاشق خود را در التشبیه بمعشوق کند
و معشوق را نیز از یک وجه که مساوی باشند مثال دهان تنگ تو آموخت
تنگی از دل من و چو من زمیان تو لاغری آموخت مثال شمع از رخ
من بجاریست زردی برد و من گریه ز شمع آتشین کردم وام مثال
زلف زد دلم برد برین کاری و آموخت ز چشم تو دلم بیماری پنجم تشبیه
عکس و این چنان باشد که گاهی زلف را بلب تشبیه کند و گاهی لب را
بزلف مثال از زاری بسر زلف تو می ماند شب و ز سیاهی سر زلف تو
بشب می ماند دیگر لاله بروی خوبت ماند که سرخ رویست و رویت
بلاله ماند ز آنرو که خال دارد قول متصرف شاید که در همه جا اتفاق افتد
مثال نسبت عنبر بزلف مشک رنگش میکنم زانکه از بوی دلاویزش
مشام جان خوش است باز میگویم که می ماند بعنبر زلف او و گر نمی ماند بعنبر از چه

تشبیه تسویت

تشبیه عکس

رود در آتش است ❊ تناسب باید که در بیتی صفت کند که در بیت ثانی
بعکس آن از او چیزی کند مقید بشرط مثال ای روی تو مشک و زلف تو همچون خون
میگویم و می آیمش از عهده برون ❊ رخ مشک ولی نامده از نافه هنوز ❊
خون زلف ولی آمده از نافه برون ❊ و شاید که غیر مقید باشد چنانکه
نه از برای سر زدن از بهر بردن ❊ ای جنگجو تو عادت دیگر نهاده ❊ در بر گرفته
دل جان خود اینچنین ❊ وان زلف چون زره سایر سر نهاده ❊ ششم تشبیه
اضمار قول مولف این چنان باشد که چیزی بچیزی تشبیه کند و نظاهر
تشبیه بود و ضمیر قایل معنی دیگر و رد مثال لعل تو راحت و خون در دیده ها در
وی مدام چشم تو مست و دل در سینها از وی کباب مثال لب تو باده این
شور بخت دردآشام ❊ ز عیش تلخ زند لاف بر سر کف دیگر گر سرو تو نیست
چراست پا بهم در گل ❊ ور لاله تو نیست بر دل من داغ چراست هفتم تشبیه
تفصیل و این چنان باشد که قایل چیزی را تشبیه کند بچیزی دیگر و با
بران چیز تفصیل کند مثال آسمانی لیکن ثابت رای نبود آسمان ❊
آفتابی لیکن زاید نور رخ آفتاب دیگر خصم جان پرور بگو چون نیست رخش
تو کجو ❊ من نخواهم کردن این تشبیه کردن میکنند ❊ نسبت کردن تا بر خنگ

تشبیه اضمار

تشبیه تفصیل

چون

چون کنم گر عکس نعل ❊ بر فلک مانی بعکس ماه گر جای میکنند ❊
باب بیست و دوم قول مولف در سیاقة الاعداد و این چنان باشد
که قایل کلمه چند بر یک سیاق در سلک نظم کشد چنانکه جان مارا و
قالب خاک را و دل ❊ ترا و این سر و سواس بر طناز تیغ تیز را دیگر راه با
ریگ و شب تاریک و منزل ناپدید ❊ هم مگر لطف بفریاد طلبکاران
رسد دیگر گر مراد در عشق تو کامی و آرامی بدین نور دید کام دل آرام
جانت خواندی دیگر حاصل عمرم سه سخن بیش نیست ❊ خام بدم
پخته شدم سوختم دیگر کوتاهی عمر بین که در یکدو سه روز ❊ سر بزند و
غنچه گشت و گل گشت و بریخت قول مترجم نوع دیگر آنست
که شاعر رعایت عدد کند از یکی تا ده و از ده تا یک چنانکه از یکی یا
دو تن سه چار حریف ❊ پنجه افکنده دو شش خواجه با شش درم
هفت روز با خود داشت ❊ ضبط آن کرد در خلا و ملا ❊ تا نبود هشت و نه
ز غایت حرص ❊ بسته از ممسکی سر کیسه ده جا ❊ دزده و نه که بود هفت
بدو ❊ از سر جهل هشت جفت ❊ را هفت اغنه بسود آن قانع ❊
او بهر شش غلط درین سودا ❊ پنج نوبت ز خرمی میزد ❊ بر سر چار سوی استغنا

باب در سیاقة الاعداد

سه چون نفس را کاسه در دادند تا زشو دو زبان شود دیگنا : دیگر آنکه
منوتس گویند چنانکه در نسبت مالک جاه تو هر کو کون : نه کاخ و
هفت مشعله و چار کلخن دیگر افکند چار نعل هلال آسمان هر بار تا بارگاه
خواجه عنان در عنان نهاد مثال ظاهر فاریابی در یک بیت گفته جامع هر دو قسم
انیت که ذکر هر دو مثال نه فلک بر خوان انعامت سه پنج افکنت از
زبد ده نوبت شکم را چار پهلو کرده اند باب بیست و سیم در تنسیق الاعداد و
صفات قول مولف این صنعت چنان باشد که قایل چیزی را صفات
مختلف کند متواتر چنانکه آنرا که همچو تیر ببینند اخت دست تو خونین و دهان و
بازده و خاک بر سر است مثال جهاندار و جهانگیر و جهان آرا که رای تو
زجور شد است اوستر زگرد لشت عالی تر پناه ملک و لشت جیش و
روی فتح گز نصرت قدرت بر تیغ سر افرازش جهان بگرفت تا تر
باب چهارم در اعراض کلام قبل اتمام قول مولف این صنعت را اهل نظم
حشو هم خوانند و این بر سه قسم است قسم اول حشو قبیح و این چنان بود
که قایل لفظ را بی معنی بعبارت آورد چنانکه هو بهو حال دلم زلفش
بر پریشان میکند چون توان از زلف او مخفی و پنهان داشتن مثال

ماه من چون تیر وان زیر نقاب کرده هر شب بر طاق سپرک قسم دوم
حشو وسط چنانست که قایل در اثنای سخن بسخنی گوید که با گفتن و نگفتن او
یکسان باشد نه مطبوع و نه مکروه چنانکه دوش با خشم تو میگفتم که باد آتش
فدات تا شدی بیمار هر ساعت بخشم چشم تری وحشو درین بیت وی باد آتش
فدات دیگر با چنین شکل و شمایل که تو داری باشد همه کس را نتوان ای سرو
گل اندام طمع قسم سیم حشو ملیح و آن چنان باشد که حشو او سخن را ملاحت دهد
مثال بنا امید سر میکشد از جناب سرای سرورت که معمور باد : زمین را بر آن
ماه و انجم کند سمند روانت چو بیند باد قول منصف حشوی که
در حروف واقع شود آنرا زاید خوانند مثال آنرا رسد که دست بر آرد بجود و
خیر کش تیغ برق باشد و کف ابر درفشان حشو درین بیت حرف
شین کش است و آنچه در ردیف می آورد جهت وزن است چنانکه هر آن
مثال که توقیع تو در آن نبود : زمانه حل نکند جز برای حتی را مثال اگر هزار هنر
بیت را حق چه عجب زر نیک بخش نباشد بفضل حق زرا باب بیست و پنجم
در ملون قول مولف این چنان باشد که شاعر بیتی گوید که در دو بحر توان
مثال بر اوج گنبد گردان ز موج لجه عالم چو جرم زهره و تیر است موج

کوه زروز رزم و هرگاه این را مثمّن خوانند بحر هزج باشند بر همین مثال
مفاعیلن مفاعیلن در هر مصرعی چهار بار و هرگاه مخفّف خوانند بحر
مجتثّ باشند برین تقطیع که مفاعیلن مفاعیلن مفاعلن فعلات دو
دو در مصرعی دو بار **قول** منصف شاید که در بیتی یا بیشتر گوید اگر در بعضی از
الفاظ آن طرح کنند بحر دیگر توان خواند و این را مجمع البحرین خوانند
چنانکه نصرة الدین ای جهان بخشی که از اقبال است * تیغ عالم گیر
تو روز ظفر مالک رقاب * پرده درگاه و عکس نور رای روشنت
پرده صبح سحرخیز است و نور آفتاب **باب بیست و ششم** در امثال
ارسال المثل قول مولف الجنان باشد که شاعر در بیتی یا بیشتر مثل
زند بر سبیل تعریض **چنانکه** عقل داند که چو مهتاب زند دست * تیغ زرد
منقش نه باندازه درج قصب است **مثال** هر آهنی که بر سر چوب
کنند راست * چون رمح تو چگونه قرار جهان دهد * اعمی ز بو سوی اگر کسی
کسی * چوب شکیب وار بدست شبان دهد **دیگر** نه هر که را لقب باکسی است اهل
شبیه اوست چنان چون یمین شبیه یسار * اگر چه زال ز چه ذال است در
کتابت لیک * به شصت و نه دوستش کمست دال از ذال **دیگر** نه اگر صدف
که فرو برد قطره باران * صمیم سینه او گشت جای دردانه صدف باید

در ارسال المثل

باران

باران و بحر چندین سال * هنوز نیست معین که چه شود دانه * و آنچه مثلها
ابرار ارسال المثلین خوانند **چنانکه** نظم همه عالم چو باد در قفس است
بگوش مردم نادان جواب در غربال * حکایت شتر و ماهتاب اعرابی *
شنیده ام که نشنیده است شاه بنده نواز * هر آنکه در شب افلاس
گم شده است شتر * با ماهتاب قبول است دگر با هم باز **باب بیست و هفتم**
در ذو قافیتین قول مولف این ضعف چنان باشد که شاعر در بیتی یا بیشتر
دو قافیه آورد **بیت** دل در سر زلف یار بستم * وز نرگس آن نگار مستم * در کوی
مغان ز خم مستش * از فتنه روزگار رستم * **قول** منصف شاید که
در وسط قافیتین فاصله واقع شود **چنانکه** خواجه شیخ فرماید **مثال**
آن مظهر الطاف الهیست نه رویت * وان تیره شب نامتناهیست نه موی **بیت**
و شاید که قافیه او متجانس باشد **مثال** کرم زهره بوسی عتبت دهر *
مرا آید آن از لب زهره زهر * بنزدیک خود آن نخواهم شدن * کرم جان برون برد
بصد ذره دهر * و شاید که مردف نیز باشد **مثال** بت نازنین ستان
بدست آمد که بر ناز بستان شکست آورد * و در سه قافیه نیز گفته **مطلب**
سرما که بدیماه عنا آرد بار * نوری شهر از خود گهوا آرد بار * نقد سره قلب

در ذو قافیتین

شتاب آتش و آن در دل شکسته قلب شکسته آید کار این صنعت را از ترصیع
اخذ کرده اند باب بیست و هشتم در تجاهل العارف قول مولف این صنعت
چنان باشد که قائل چیزی را داند و از معرفت آن تجاهل نماید بیت یارب
آن زلف است یا مشک سیاه یارب آن روی است یا رخسار ماه بیت یارب
آن روی است یا برگ سمن یارب آن قد است یا سرو چمن یارب
آن مهر است یا رای ملک یارب آن ابر است یا کلک وزیر یارب
بیت نهم در سوال و جواب قول مولف این صنعت چنان باشد که
شاعر در مصرع صدر سوال کند و در مصرع عجز جواب شنود بیت گفتمش
مطلع ماه است گریبان شما گفت نی مطلع خورشید گریبان بلند
بیت گفتم لب همیشه تمنای ما بود گفتا شکر نه لایق هر بینوا بود
گفتم که ای عزیز من آخر بهاش چیست گفتا هزار جان عزیز است بهاش جو
و شاید که در بیتی سوال کند و در بیتی جواب شنود چنانکه گفتمش بوسی بجانی
میفروشد لعل تو تا نه پنداری که لعلت بوسه ارزان میدهد گفت
روز نیست بر کسی بوسه ما طرح نیست هر که را دل میدهد میباید و جان میدهد
گفتمش در سودای تو خواهم جان داد آنکه در حلقه زلف تو بهای دارد

گفت

گفت بس کن سخن جان بر ما عرض مکن این متاعیست که هر سر و
پای دارد من شمسم و تو ضیا و داند همه کس کز شمس بود هر چه در آفاق
ضیاست تو شمسی و من ضیا و داند همه کس در رفتن شمس بر ملک
بهر جوابست قول منطرف شاید که سوال و جواب در یک قطعه ادا کند چنانکه
ای آن زمین وقار که بر آسمان فضل ماه مخجسته منظر و خورشید انوری
قومی ز ناقلان سخن گفته ظهیر ترجیح میدهند بر اشعار انوری قومی دگر بر
این سخن انکار میکنند فی الجمله در مقام نزاعند و داوری رجحان یک طرف
نبود یقین ترا که هست زیرک طبع تو ملک سخنوری جواب ای سالک
مسالک نظم اندرین سوال معذوری تحقیق چو بنگری تمیز از بعد
نیابد درین دو طرز هیچ احتیاج نیست درین مدح گستری
کین معجزات و آن سحر آن شمع و آن چراغ این ماه آن ستاره و
آن حور و آن پری باب بیست ام در توشیح قول مولف توشیح از روی لغت
آراستن بود و باصطلاح اهل نظم آنست که از مصارع اول رباعی یا غزلی
یا بیتی یا معمای یا لقبی حاصل شود چنانکه من بر دهنت بموی بستم دل تنگ
حاصل نیست برون از نیرنگ من با تو و تو با من سنگین بر سنگ و روز
دارم سر آشتی و داری سر جنگ و شاید که در مصارع صدر ابیات
حاصل شود مثال شمع بسوزد در آن حسرت که بیند شمع تو هر کم

۳۸

در پای مرد زندگی گرد ز سر من در این فکرم که در پای تو میرم هیچو شمع تا بامید
وصالت زندگی یابم مگر سر چو شمعم گر رود در سر نیابم سر ز تو ور به تیغ
کشته گردم زندگی یابم ز سر و از این قطعه شمس حاصل می‌شود و این قسم
را صنعت بسیار است باب سی یکم در مسمط قول مولف این صنعت
چنان باشد که شاعر در یک بیت سه سجع رعایت کند و یکی قافیه
چنانکه آهسته رو ای ساربان گرمی مکن با کاروان کز عشق آن سرو
روان گوئی روانم میرود من مانده ام رنجور از و دل مانده هم مهجور از و
گوئی که نیشی دور از و بر استخوانم میرود در رفتن جانها ز تن گفتم
هر نوع سخن من خود بچشم خویشتن دیدم که جانم میرود روئین تن
مجلس لگن وز شمع در شب بره زن سرخاب می رستم فکن
میدان زمین داشته مثال دیگر بربط چو عذرا مرغ کان تیغ دارد
می وزد رد زادن هر دمی دنباله راز آمده آن آبنوس شاخ بین مار شکم
سوراخ بین افسونگر گستاخ بین لب بر لب یار امل باب سی و دوم
در ملمع قول مولف این صنعت چنان باشد که شاعر مصرعی بتازی گوید
و مصرعی بپارسی چنانکه سگ آن در عزیز و عاشق خوار انا فی بابکم
من اشن قتیل مثال ز من که مهر تو دارم بکینه روی چه تابی الا
تعرض عنی وانت تعلم بابی لقد قصدت بقتلی وما

فصل

در مسمط

در احوال ملمع

وما فعلت خطاء نکرده هیچ خطای بکشتنم چه شتابی و شاید
که بیتی عربی و بیتی فارسی باشد مثال اذا انزلت بغداد دوهی دیار سلامی
فقل منازل سلمی علی حماک سلامی شمال اگر تو غباری ز کوی او بمن آری
فدای خاک تو بادا هزار جان گرامی اذا امررت بقبری و کنت فیه ترابا
وجدت رائحة الورد عن رمیم عظامی و شاید که بیت عربی را بفار
سی ترجمه کند باب سی و سیم در مقطع و موصل قول مولف مقطع آنست
که حروف او از یکدیگر منقطع باشد ای آرزوی روان و وی داروی دل
با گونه تو گونه گل شد خجل نقش صنم چین به بر تست خجل نکبه فکند
شکر نقوت بخجل و این رباعی نظیر ندارد و موصل آنست که مجموع حروف
او بیکدیگر وصل باشد بیشلطیف طلعتی جبینش شکسته شد
بشنفته بخط کلیجه نشسته باب سی و چهارم در قطا و صفا قول
مولف قطا آنست که یکحرف از و منقوط باشد و یکی غیر منقوط چنانکه
ز هجرت ای صنم شوخ سیل خون مژه فکند باز میان من و تو فرش
حجاب مثال غمزه شوخ آن صنم جان منست ای صنم زلف سیه چه بسته
باز کن چو جان من وصفا آنست که یکلفظ از و منقوط باشد و یکی غیر
منقوط چنانکه بیت اصل بیت اصلاح بخت لمح رتبت احرار

در مقطع و موصل

در قطا و صفا

زینت دهر و زیب عالم شد ۞ در جبین طره شب طرار **باب بیست و**
پنجم در حذف قول مولف حذف از روی لغت جزوی از جزوی انداختن
است و پیش اهل بلاغت آنست که در بیتی ترکیب کنند از نظم یا نثر که از
حروف منقوطه مجرد باشند **مثال نثر** حسام او ساعد مملکت را سوار و
صمصام او عرصه ممالک را سوار ۞ در کرم واسع العطا و در ورع مسموع الدعا ۞
مثال در عرصه حمله سام و در معرکه طوس ۞ دارا که عدل و در مکارم کاووس
مدام حسود در که او محروم ۞ همواره حصار حاسد او محروس **دیگر** دل او کوه حلم
را امطار ۞ کلک او ملک عدل را معمار ۞ و آنچه معرا از الف باشد **نظم** سروی
که بر مهش ز شب تیره چنبر است ۞ لولوش زیر لعل و گلش زیر عنبر است ۞
پرورده سپهر ستم پیشه شد بظلم ۞ زین روی عشوه گر چه سپهر ستمگر است
باب بیست و ششم در معما قول مولف این صنعت چنان که شاعر نکته گوید
گوید که مقصود او بتصحیف یا بقلب یا بشارت یا در یا بتوجیه یا بحذف یا بحساب
جمل یا به تصغیر معلوم توان کرد و ادراک آن باهل کیاست تعلق دارد
و نقط و تصحیف آن باشد که منقوط را غیر منقوط گردانند و بعکس
مثال در ختنی را مصحف بنازی تا شود در وش ۞ که روزی به پیروزی بر ما
تشریف فرمای **مثال** تصحیف برادر بدر دارم من تا بر رخ تو برادر
مادرت است **و قلب** آنست که کلمه را وارونه گردانند تا مقصود
حاصل شود

حاصل شود **مثال** چون آهو بره را قلب کنی ۞ نام آن ماه بدانی که چه بود **جامع** تصحیف
و قلب **مثال** تصحیف فا بکر و مقلوب هلال معنیش بر منبر بخش و
لفظش به عدو **ترکیب عربی و فارسی** از غایت لطف نام یارم
آیت میان گل چکیده **مثال** آستین بگرفتمش گفتم بمهمان من
آی نبرد را گفت بتازی مورد و انجیر و کلوخ **حذف** از خط هلال ابروا
نت بمثال ۞ عاجز شده ابن مقله و ابن هلال ۞ تا عین تو زابن مقله
گردد قسم ۞ با عین شده ابن مقله و ابن هلال ۞ **حساب جمل** از غایت
لطف نام یارم ۞ از حسن بده درج فزونست **تقفیر** نام آن بت شمع انجمن است
قلب تصغیر قلب قلب تست **باب بیست و هفتم** در لغز قول مولف این صنعت
چنان باشد که شبیه بمعما بود و لیکن بطریق سوال باشد **مثال** چیست آن لوح
مرصع کو بعکس آفتاب ۞ سر نهد در روزن هر خانه و گیرد فراز ۞ چون کند آهنگ
جولان مرغ زرین بال چرخ ۞ او بعکس جلوه از الوان کند طاووس وار ۞
از رشک روی بغایت نازنین نازک است ۞ گر طراوت با سفید این بود
همواره کار ۞ میکند هر هفت و میماند بمنظوری که او ۞ بر رقع انداز د از رخ
برقع گوهر نگار ۞ سر بسر چشمهای آن رود من پا نمیکند ۞ گر بضبط
جواهر رفت در چمن حصار ۞ نقش های نقش دیوار است در چمن … نقش
هست ۞ قمر از نقره بر نقش نقش بند او ز کار ۞ ظهر را با قوت بخند چون [illegible]

آهسته گرد کرده دانه‌ها چو در و لعل ملمبار با تکلف نقشش از سطح زمرد مستفاد
با تردد جوش از چرخ ممرد مستعار تابناک از آب و رنگش لاله‌های آتشین
در شکفت از شاخ و برگش غنچه‌های آبدار خاکیان را مانع باد است در بیت الکرب
لیکن از باد هوا باید بیکدم انکسار نسبتی روشن کند تاوید ماه آتش آفتاب
زانکه دارد روی در دولت سرای شهریار **باب بیست و ششم** در تضمین قول مولف
این صنعت چنان باشد که شاعر از شعر دیگران مصرعی یا رباعی یا مثنوی یا بیتی
بشعر خود ترکیب دهد و آن بر انواع است **چنانکه** دی بگوش حاجب ابروش
میگفتم هر دل از سر زلف تو تا کی جور بی پایان کشد گرم شد خورشید رخسارش چو
در زلفم پیچ هر که را طاووس باید جور هندوستان کشد **رباعی** دی وقت سحر
بلبل شوریده مست می آمد و بهر مژده جان بر کف دست میگفت نسیم را که از
بهر خدا آوازه گل در انجمن چیزی هست **مثال** شب قدر من روز وصل تو بود
من این روز را قدر نشناختم **مثال** قدر موی تو بدانست از آن کف کمال
یکسر موی ترا هر دو جهان نیم بهاست و شاید که مطلع را مصرع مصرع تضمین
کنند **مثال** اگرچه گردش گردون کشد دست تظلم امیدوار چنانم که کار
بسته بر آید چه حیله حالت کنی بیکوار تا ماند وصال چون بسر آمد فراق هم بسر آید
مدتی رفت که تا هیچ نکردی یادم یاد میدار که از مات نمی آید یاد عهد با داشته باشی بر
من با تو امید ای امید من و عهد تو سراسر همه باد آنچه جز را التضمین کنند **مثال**

ای

ای بیت پس بود نیمک زمانه را از گفته ظهیر که مشهور عالم است یکی رسیده است
رشته ثنای بعدل تو الحمد لله ارچه که یکتاست محکم است **مثال** یک بیت
وصف حال خود از گفته ظهیر تضمین کنم بمدح تو چون در ثنا هوا ای آفتاب
ملک زمین و ای که پیر نور وی سایه خدای زمین چشم بر مدار **وآنچه** تضمین در دو
بیت باشد **چنانکه** در کمال گریت میکنم تضمین اما بیت از کلام انوری
کو برتر آمد از اثیر شکل دو گاه رفیعت را دعا کف آسمان شکل او شد افضل الا
شکال و هو المستدیر زنگ رخسار ضمیر آشنا کف آفتاب لون او شد احسن الا
لوان و هو المستنیر **مثال** در باب گریات بیان میکنم دو بیت از نظم انوری
که دلیل مبرهن است آن قبه قدر اوست که بر اوج سقف او خورشید
عنکبوت زوایای روزن است وان قلعه جای اوست که گوی سپهر مهر
در منجنیق قدرش سنگ فلاخن است **مثال** قول متصرف شاید که از
اشعار خود چند بیتی تضمین کند **مثال** از گفته‌های بنده سه بیت از قصیده
کاینجا نه معتبر بود آنجا نه مستعار آورده‌ام بصورت تضمین در این مدیح
نه بهر آنکه در سخنم افتد اقتدار لیکن چو سنت قدیمی روا بود احیای سنت
شعرای بزرگوار ای مکرمت تو شکل امروز دیده دی وی همت بلندت تو حاصل
امثال داده بار تا در بحکم ذره هر کس آسمان صفت فیاض بحر و بر همه کس آفتاب
وار در ابر دست تو یک خاصیت نهند دست تهی برون ندهد هر کس از
جبار **باب بیست و نهم** در اغراق الصفه قول مولف این صنعت چنان باشد
که شاعر صفتی کند از قاعده اعتدال تجاوز کرده و این را مبالغه گویند

[illegible]

مثال اندیشه که کم شود از لطف در ضمیر گردون براز با کثرت در میان بهار
مثال تن چو سیمش از آسیب پیرهن مجروح لب لطیفش از آمد شد
نفس افکار مثال دهنت کمتر موی است بهنگام سخن اثر موی شکاف تو
در وی پیداست مثال بالای کاینات به برد هزار سال سیمرغ وهم
تا ز جناب تن ان دهد نه کرسی فلک نهد اندیشه زیر پای تا بوسه بر رکاب
قزل ارسلان دهد مثال صفت عمارت چنانکه ز آسیب چنبر فلک اندر
فراز او بر کنگره خمیده رود مرد پاسبان مثال بعد از هزار سال ببام زحل رسد
گر پاسبان ز بام تو سنگی کند رها مثال بی موجه بر پلاس سیاه شب تیره
دیدی بود فرسنگ راه گر بگذرد در بن لب اندیشه پیچ او از چشم آدمی نتواند شدن
نهان قول مولف فرق میان مبالغه و اغراق آنست که هر جا اغراق باشد
مبالغه باشد و اغراق نباشد که اغراق افراط در مبالغه مثال ز اعتدا
ل هوا زنگ جانور گردد اگر بنوک قلم صورتی کنند نگار دیگر بخواب کسی چنان
دیدمی که گیسوئیش گرفته بودم و دستم هنوز عنبر بوست مثال در بلخ اگر
برای اباه ببام در جاه قصب رفو کند گور بنم مثال چنان بعهد تو
کار زمانه منتظم است که یوزت از سر زمین بار کشد بر پشت پلنگ
و این جمله شاعرانه بر تصرف ابداعست بر حقیقت وقوع باب سیم
در جمع و تفریق و تقسیم قول مولف اول جمع و این چنان باشد که دو چیز

را

را با هم نیز در مصرع عجز بیان کند چنانکه ای شمع من و تو سوزناکیم ولی من
رشته جان سوزم و تو رشته تن دوم تفریق و این چنان باشد که
شاعر در بیتی دو چیز را از یکدیگر جدا کند و یکی را بوجهی تکرار کند مثال گو در
من و او دو شمع بودیم بهم لیک شمع هر دو دیگری بنسوزد سیم تقسیم و آن
چنان باشد که شاعر چند چیز را در مصرع اول ذکر کند و در مصرع ثانی
بترتیب قسمت کند مثال عذار و چشم و سر زلف آن بت کابل
یکی گلست و دوم نرگس و سیوم سنبل باب چهل و یکم در جمع با تفریق
و جمع با تقسیم قول مولف اول جمع با تفریق و این چنان باشد که شا
عر دو چیز را جمع کند و در تشبیه متوافق کند و صفت متغایر مثال ما
هر دو بهم مانیم چون ابروی خوبان بستم نه می خمیده و میگریم و میکاهم و
میخندی قول مترجم شاید که سه چیز را در مصرع صدر جمع کند و
در مصرع عجز متفرق بیان کند مثال ابر و باران و من و یار ستاده
بوداع من جدا گریه کنم ابر جدا یار جدا دوم جمع با تقسیم و این چنان باشد
که شاعر در مصرع صدر دو چیز را جمع کند و در مصرع عجز تکرار کند و تقسیم
دهد مثال دهد حکم قدرش ز راه وقارش زمین را سکون و فلک را قرار مثال
علم چتر ماهت افزوده مهر را نور و قطب را مقدار و شاید که شاعر
دو چیز را در هر مصرع ذکر کند که صفت یکجز گردد چنانکه ابر و دریا را بدست

گوهر افشانت بمین مهر و انجم را برای عالم آرایی قسمت و شاید که این
نوع در دو بیت واقع شود چنانکه اگر سپهر تفوق کند بمهر و نجوم و گر زمانه تفاخر
کند با بروت بجاه دولت بنور ز مهر و نجوم دارد ننگ کف تو ز ابر و بحر ردا
رد عار و شاید که در مصرع اول سه چیز را جمع کند و در مصرع ثانی هر سه را قسمت
کند مثال دست من چوزا و گلگم چوت و معنی سنبله سنبله آید برون از
جنبش چوزای من و شاید که در یک بیت چهار چیز را جمع کند و هر یک را بصفتی
مخصوص کند چنانکه بتدریج و قرار و انتظام و ترتیب گردد همه نو بدر و باران
در و خون مشک و جگر گوهر باب چهل و دویم در جمع با تفریق و تقسیم قول مولف
جمع این هر سه صفت بغایت مشکل است و افضل الشعرا اوحد الدین انوری
درین دو بیت جمع کرده است مثال تنگ بر نوع عرصه گیتی ز کبریا در جنب
کبریای تو فهم این چه سنگست این طرفه تر رحمت بر اعدات نیز بنشت
پس چاه یوسف است اگر چاه بیژنست ازین جنس کم اتفاق
افتد اما ازین نوع که ذکر میرود بسیار است قطعه بهنگام کین
آن یل ارجمند شمشیر و خنجر بگرز و کمند درید و برید و شکست و به بست
یلان را سر و سینه و پا و دست و ازین نوع نیز گفته اند که بعضی الفاظ
او مکرر میشود چنانکه در آن بوم گرباد پایان ز جوش فکندند نعل و نمودند

کوشش

کوشش ازان کوشش زان نعل شد سر سبز هوا بر زمین و زمین بر سبز
و بدین نوع از باب شعر مباهات کرده اند که هر چیز را در صدر ذکر کنند
که در عجز معلوم شود قطعه فروزد بهای و برزد بهای سر نیزه و قبه بارگاه و نو
رفت و بر رفت روز نبرد بماهی نم خون و بر ماه گرد باب چهل و سوم در
تغییر جلی و خفی تغییر جلی چنان باشد که شاعر در بیتی چند چیز مبهم ذکر کند و
در بیت دیگر تفسیر و تکرار آن کند مثال که رباید گاه بنوشند آن حریف فتنه خواه
که گشاید گاه بندد آن نگار سیمبر آنچه برباید دل ما و آنچه نوشد جام می
و آنچه بگشاید قبا و آنچه بربندد کمر و دیگر تغییر خفی چنان باشد که شاعر در
بیت اول چند چیز ذکر کند مبهم و در بیت ثانی تحقیق آن کند مثال لاله و
نرگس و بنفشه چراست همچو من صبح و شام و لیل و نهار تیره دل ناتوان
پریشان حال از رخ و چشم و زلف آن دلدار باب چهل و چهارم در
تزلزل قول مولف این صنعت چنان باشد که قایل در نظم یا در نثر او
رد که اگر تغییر اعراب یک حرف آن کنند مدح بذم مبدل گردد مثال
تاجدار و تاج دار و هرگاه جیم بکسره خوانند ذم گردد و چون بجزم خوانند
مدح گردد قول مترجم شاید که بعکس این واقع شود مثال یاران همه با
یار و من خسته طلبکار هر یک بسرای شد و سعدی بسرای و ازین
نوع در کلام عرب بسیار است باب چهل و پنجم در مردف قول مولف

فرق میان ردف و ردیف آنست که الفی یا واوی یا یایی باشد که قبل حروف
روی واقع شود مثال الف سپیده دم که زند ابر خیمه بر گلزار گل از سراچه جلوه
رود بیضه یار مثال دیگر واو سپیده دم که شدم محرم سرای سرور شنیدم آیت
تو بوا الی الله از لب حور مثال یا انتر و یا اهل بیت بور اذ جا و البیتر کاندر امد موکب
میمون اقبال وزیر و ردیف کلمه باشد یا بیشتر بعد از قافیه مکرر شود مثال بیت
اساس ملک تو پایدار باد عمر تو همچو دور فلک استوار باد هر آرزو که در دل اندیشه
بگذرد چون نو عروس ملک ترا در کنار باد مثال جور کنیم با ستم او چه میکند با
این دل شکسته غم او چه میکند هر یک علاج درد دلی میکنند و ما دم در کشیده
با الم او چه میکند در دست ما چو نیست عنان ارادتی بگذاشتیم با کرم او چه میکند
و اگر لفظ بیش از قافیه مکرر شود آن را حاجب خوانند مثال بر سر آمد زلف
بیتش سر افشانی کند از چه باشد تا کسی بیتش زر افشانی کند قول مختصر
نشاید که لفظ حاجب ردیف گردد و بهر دو نوع توان خواند مثال اما امروز
در زمانه ما هیچ یار نیست در دست سروران جهان اختیار نیست
و ازین نوع اتفاق کم افتد اما ازان باشد که ردیف آنرا بانواع توان خواند
مثال گر توانی ای صبا بگذر شبی بر کوی او ور دلت خواهد ببر از ما نیاز
بسوی او باب چهل و ششم در استدراک قول مولف این صنعت چنان باشد
که شاعر مصرعی ادا کند که سامع را ذهن منتقل بهجو شود چون ادراک مصرع

تمامی

ثانی کند معلوم شود که مدح است مثال دارم امید آنکه نماند وجود
تو در محنت جهان که جهان را وجود از وست مثال نگفتند
ماند خواجه روی زمین از چاه برون آمد از ان آهن نهند باب چهل
هفتم در کلام جامع قول مولف این صنعت آنست که ابیات
نظم را از حکمت و موعظه خالی نگذارد مثال اگر آب ریاضت بر
آوری غسلی همه کدورت دل را صفا توانی داد ولیکن این صفر ره روان
چالاکست تو نازنین جهانی کجی توانی داد مثال دوم وقتی جهان جبه
درویش گرفت از فضله زنبور بد و دوختم حبیب اکنون همه شب منتظرم
تا که بر آید شمعی که بهر خانه چراغی نهد از غیب امروز فلک را چه بدان شکر
نکردم امروز بدین رنج بود دگر کیمش عیب مثال چنان بحالم صور
دولت بر آشفتت که گر بعالم معنی روی صور یابی طواف گاه تو بر گرد عالم
صورت چو اینقدر طلبی لابد انقدر یابی باب چهل هشتم در ابداع قول
مولف این صنعت چنان باشد که مادح ممدوح را صفتی کند که با اسم
او مشارکت باشد و این نوع سخن بغایت بدیع است چنانکه قال
گرفتم ز لبی بمصحف روشن آیت یوسف مرا بفال بر آمد مثال بحشمت

باب در کلام جامع

شیرین کن جهانش که خود بر نام شیرینست فالش **باب چهل نهم** در تعجب قول مولف
این صنعت چنان باشد که شاعر در بیتی یا نثری بوجهی صفت چیزی کند که محل حیرت
باشد **چنانکه** سوزی نداری از چه جهت گرم میشوی دردی نداری از جهت چه ناله میکنی
دیگر از غایت دلکشی آن روی چه می پوشی وز غیرت برنتابی آن زلف چه می بوئی
پروانه نه ای جان از شمع چه میخواهی دیوانه نه ای زلفت زنجیر چه میجوئی **قول**
متصرف متاخران بدین نوع گویند **مثال** عجب از چشم تو دارم که همه شب تا روز
خواب میگیرد و خلقی زغمش بیدارند **مثال** عجب از آن سر زلف معنبر مفتون
که در کنار تو خفته چرا پریشانست شیخ الاسلام الاعظم خواجه درین صفت
فرماید **مثال** عجب از شام سر زلف تو دارم که مدام تا همه روی تو جمعست پریشان باشد
در حسن تعلیل
از حیثیت **باب پنجاهم** در حسن تعلیل قول مولف این صنعت چنان باشد
که شاعر در بیتی دو صفت کند یکی بعلت دیگری چنانکه در صفت موی سر او بشنید
محبوب گفته **چنانکه** از کاهش زلف حسنت افزود آری در روز افزاید آنچه از
شب کاهد **دیگر** پری رویا چرا پنهان شوی از مردم چشمم بلی شرط پریست
کز مردم نهان باشد **مثال** از آن بر دیده میگردد خیال عارضت البته
درخت قامت سرو است از آن در بر نمی آید **مثال** تو چون ماهی و چون

ماهی

ماهی لطیف و نازک اندامی ازان بگرفته ماهی بحس از ماه تا ماهی بعد از
بیان پنجاه باب قسم اول شروع میرود در ده باب قسم ثانی که بتصرف
سخنوران متاخر است **باب اول** در صفت لف و نشر قول مولف
در صفت لف و نشر
این صنعت دو قسم است **قسم اول** چنان باشد که شاعر در بیتی صفت دو
چیز کند که بیان آن موقوف بیت ثانی باشد **مثال** خرقه صوفی باده
صافی بر کش و در کش در ده و بستان **قول** متصرف آنست که بیتی
را بچهار قسم کنند سه سجع و یکی قافیه و تغیر آن بحسب قسمت موقوف
بیت ثانی باشند **مثال** زلف که تابم میبرد چشمت که خوابم می برد
لعلت که آبم می برد یکدل بقصد جان من زانیم زمانی می کشند آنم زمانی
میکشد وانم دمی خون میخورد من در میان بی خویشتن **نوع دیگر** آنست
که شاعر در هر یک بیت چهار چیز را هر یک بخود نسبت کند و در
بیت ثانی توجیه کند **چنانچه** تیغ درخشنست که هست برق و براق
دل و دستت که هست ابر و بحار آن یکی مهتاب گردون سپر
وان یکی درفشان و لولو بار **نوع دیگر** آنست که شاعر بیتی گوید که
قافیه از آن بسه نوع توان خواند و در ترتیب ترکیب ابیات خلل وا

قمع نشود مثال خال مشکینت ای پری رخسار همچو بر گرد ماه خط غبار است
خط جانبخشت ای پری پیکر همچو بر لاله نقطهٔ عنبر نوع سیم آنست
که مصارع صدر او مطلع باشد و مصارع عجز او مطلع چنانکه خال
جانبخشت ای پری رخسار همچو بر گرد ماه خط غبار خال مشکینت ای پری
پیکر همچو بر لاله نقطه عنبر باب دویم در موقوف و این بانواع باشد نو
ع آنست که معنی صدر موقوف بیان عجز باشد مثال بخدای که
سعادت نظر رحمت اوست که بدولت رسد آنکس که ترا دا
رد دوست مثال کرم بگو که چشم شکسته وار به چشم فلک شوم به
بزرگی و مشتری بسعادت نوع دیگر مصرع صدر لفظاً موقوف باشد
چنانکه اگر مصرع عجز را بخوانند معنی صدر تمام روشن شود مثال گفتم
وصال مات متی تملکنی قال نعم بجهد ماجهد میکنیم و متی تملکنی مثال در مینجا نهان
بشد ولیکن باز می بینم بدور چشم سرمست تو ممکن نیست هشیا
ری نوع دیگر آنست که بیت اول بلفظ و معنی موقوف بیت ثانی باشد
مثال یار او چه زکبر بر بندد از دستر و زخنجر و گرز او تن تا بدستر آن
طبع لطیف او ترا از دست ترس زر در کف او نه که فرود آرد سر

مثال چشم

مثال چشم پرخون حر آفتاب وش است خط بر گرد شکرانه که آسمان است
در جفا و ستم جهان شده اند کانچه ایشان کنند عین خطاست
نوع دیگر آنست که سر مصرع آن موقوف باشد بمصرع چهارم
مثال هر شب اندیشه دیگر کنم و رای دگر که زنزدیک تو فردا بروم
جای دگر باز داد آن که برون مینهم از منزل پای حسن عهدم نگذارد
که نهم پای دگر مثال هر شبی با دل بر آمیزم که این عشقست بس است
زانکه دلبر کار بر من سخت مشکل میکند باز چون یک گوشه ابرو بجنباند
بناز این همه تدبیرهای رفته باطل میکند نوع دیگر آنست که بیت
اول لفظاً موقوف بیت ثانی باشد و از ذکر بیت ثانی کلام او را
زینتی حاصل شود چنانکه شمعیست چهرهٔ تو که هرشب ز نور روشن
پروانه عطا بمه آسمان دهد حلقه زیر تو چه پروانه سوختند کس نیست
کز حقیقت رویت نشان دهد مثال برز بند عمر از رشته جان
بگشایند هر کار که بسته در زمان بگشاید گر بر کف کفنی همچو زر نهی حالی
بزمین بوسی زبان بگشاید نوع دیگر آنست که در بیت اول ذکر
چند چیز کنند که در بیت ثانی تکرار آن کنند مثال تنم چون رشتهٔ مریم دوتا

دلم چون سوزن عیسی است یکتا ٭ من اینجا پای بند رشته مانده ٭ چو
عیسی پای بند سوزن آنجا ٭ نوع دیگر آنست که در هر بیت بیان بر یک گونه
باشد مثال گویند کز تقوت خورشید بر سپهر ٭ هر چند روز بیشتر مه فزود نور از
اما دقیقه ایست که بر عقل روشن است ٭ توان نقل را چو در نگری ز بیت
اعتبار ٭ از نعل بر طلیعه ماه آورد شکست ٭ رخشت چو برکند ره میدان
میدان کند گذار ٭ و آنچه در پنج بیت باشد قطعه دقیقه کم شود ز
سرکشان خرد ٭ روزی که بگسلد ز تن پردلان توان ٭ آن آب منجمد
که سنان است نام او ٭ از تف حمله بر رگ جانها شود روان ٭ تو
درمیان لشکر چون موی سعد ٭ بکر چو مور بسته بفرمان تو میان ٭ در
تازی از کنار چو شیران جنگجو ٭ کوپال بر زمین زنی و بانگ بر زمان ٭ آن روز
کس ندارد پای تو جز رکاب ٭ آن روز کس ندارد دست تو جز عنان ٭ و آنچه
شش بیت باشد چنانچه صبا تعرض زلف بنفشه کرد دوش ٭ بنفشه سر
چو در آورد آن بحسن ترا ٭ حدیث عارض گل در گرفت و لاله شنید ٭ بنفس
نامیه برداشت این دو معنی را ٭ چه دید نامیه کین یک دو تن ز لشکر خویش ٭
متابعت ننمودند عقل تقوی را ٭ زبان نرگس از آن او دو چشم نرگس را ٭ خاص

نطق و بهره داد بهار انهی را ٭ چنانکه سوسن و نرگس بخدمت انهی استاده اند
چه انکار را چه دعوی را ٭ چنانچه کش داست و نی کمر بسته ٭ دعا و خدمت
دستور صدر دین را ٭ نوع دیگر آنست که در بعضی از تحفه مصاریع صدر
ابیات از مطلع تا مقطع موقوف باشد مثال تا دل و دست بحر و
کان باشد ٭ دل و دست خدایگان باشد ٭ تا فلک جهان را مدارا
باشد ٭ فرمان ده او شهریار ما باشد باب حشو در کلام زاید و
مکرر بیان این چنان که باشد قائل ذکر چیزی کند که قرینه آن قبل
از آن ذکر کرده باشد چنانکه خفقان و دل و اشک چشم و ساعد
و دست و مشک سیاه و کهربا و زرد مثال زکنی ری اگر آید بمیان
از همه عمر ٭ خفقان دل ما دور زما شش اندازد ٭ در پی خیل خیال که
بگردش نرسم ٭ اشک چشم زچه رو قطره زنانست امشب ٭ مثال
گفتم هوس ساعد و دستت بکنم ٭ اکنون که بگردنم در آمد چکنم ٭ ای
گرد مه ز مشک سیه کرده دام ٭ در چین دام زلف تو دلهای ما مدام ٭
جز غم ز شوق حقه یاقوت فام او ٭ بر کهربای زرد کشند لولو خوشاب ٭ و ازین
نوع سخن احتراز اولی بیان مکرر این صنعت چنان باشد که شاعر در بیت

ب در کلام زاید

لفظ را مکرر کند بر حسب یکدیگر جهة وزن یا جهة تأکید مثال قدح قدح بخور از
خون رز و زان مندیشش که قطره قطره چکیده است از دل انگور قطره
قطره دوست میکرد د عدو ذره ذره مهرش افزون میشود مثال روی تو با قمر
سپر انداز سر کشیده ابروت با هلال کمان در کمان نهاد مثال روی چگونه
روئی روی چو آفتابی موی چگونه موی هر حلقه پیچ و تابی مثال من که بلای عشق تو
روز بروز میکشم در رخ تو نظر چرا ماه بماه میکنم رباعی در حلقهای حلقه زلف
تو با جوا است در گوشهای گوشه چشم تو داور لبت رباعی دارم گلهای ز
چرخ خندان خندان با گریه توان گفت نه خندان خندان هر در تو گهر
بود بر بود از من آن در گهر چه بود دندان دندان باب چهارم در استفهام باب در استفهام
و مغلظ استفهام آنچنان باشد که شاعر در بیتی لفظ آورد که محتمل در
نفی و اثبات باشد مثال هر آنکه مهر یکی در دلش قرار گرفت روا بود که
تحمل کند جفای هزار مثال آنانکه خاک را بنظر کیمیا کنند آیا بود که گوشه
چشمی بما کنند و شاید که بنفی قریب باشد مثال شاید که بعد خدمت
سی سال در عراق نانم هنوز خسرو مازندران دهد مثال با وجود تو چون
خداوندی کس زند دم ز اکرو ز اقل و شاید که به اثبات قریب باشد

مثال در زلف مشکسایش دلم گر گرفت جای صوفی خدا را بده انصاف
جایش نیست مثال این منم در صحبت جانان که جان می‌برودم گر بخواب
این دیدمی هرگز نگشتی باورم و شاید که در محل تعجب گویند مثال این منم
یارب درین حضرت بکف جز و مدیح وان توئی یارب در این مسند بکف
جام شراب و شاید که متضمن تحقیق باشند مثال گویند که
آن جان جهان با تو چنان نیست گوئی که چنین با تو بگفتن نه چنانست
مثال گویند که یار با تو آن نیست که بود آنست که آن نیست که با ما بودی
حقیقت استفهام بیک محل مختلف و باعداد امثله آن نهایت
ندارد مغلظ آنست که شاعر بر سبیل تمثیل و مطایبه بیتی گوید
که سامع تا لفظ آخر تصور مدح کند چون بیت تمام بخواند معلوم
شود که ذم است چنانکه در شهر کسی نیست که می نخورد الا
من محتسب که ما نیز خوریم دیگر در بازی شطرنج ترا دستی نیست لیکن وسند است
بیدرت عظیم چون بازاست مثال عجب سریست حافظ را
که اندر روزها روزی دو بیت از ناگهان خواند لغایت نیک و بد خواند
مثال الحق آن مطرب ما گرچه زندسازی بد لیکن آن خاصیتش

هست که ناخوش گوید باب پنجم در طرد العکس این صنعت بر سه نوع است در طرد العکس
اول آنست که شاعر مصرعی گوید که اگر نصف اول را تقدم و مؤخر کنند
بیتی شود مثال مدد حیات بادت قدحی که نوش کردی قدحی که
نوش کردی مدد حیات بادت زالم نجات بادت تو اگر نجات
جوئی تو اگر نجات جوئی زالم نجات بادت ببری دل جهانی تو بدین
سخن که دانی تو بدین سخن که دانی ببری دل جهانی سر عاشقان بنالی
چه سگان کویت چه سگان کویت سر عاشقان بنالی و سر بد
که غزلی درین صنعت اتفاق افتد غزل گر زانکه بر افروزی آن شمع
شبستان را چندان نبود نور دیگر مه تابان را تا لاله شود دسته بنمای رخ گلگون
را تا غنچه شود خندان بنمای لب خندان را از عین پریشانی تا جمع شود دلها
بگشای شبی از رخ زلفین پریشان را میلی بسوی طوبی دیگر نکند رضوان
در روضه اگر یابد آن سرو خرامان را گر زانکه گشاید لب در بستن مار روزی پیشش
نبود آبی سرچشمه حیوان را هرچند عزیز آمد جان من سودائی در حلقه گیسویش
قیمت نبود جان را دویم آنست که مصرعی را بدو قسم کنند و هر قسمی را
مقدم و مؤخر تکرار کنند مصرعی شود مثال ساقی قدحی درده درده قدحی

ساقی

ساقی باده چه که پنهان پنهان چه کنی باده با شاهد و جام مطرب با مطرب
با شاهد بستان طلب و خلوت خلوت طلب و بستان نقل از من و می از وی
من می از من و نقل از وی بستان قدحی برکش برکش قدحی بستان سیم
آنست که مصرعی مشوش تکرار کنند چنانکه آنکس که ترا فروخت یارب
چه خرید آنکس ترا خرید یارب چه فروخت باب چهارم در سراد
و این بر سه نوع است اول آنست که بعد از هر مصرعی چند لفظ بیاورد
که در آخر آن سجع باشد جمله تمامی سخن مثال آن گیست که
تو بر کنند حال گدا را در حضرت شاهی وز غلغل بلبل چه خبر باد صبا را
جز ناله و آهی هرچند نیم لایق درگاه سلاطین نومید نیم هم که ز راه
ترحم بنوازند گدا را گاهی به نگاهی بر روی تو چون زلف سیه گوش
کم نداشم یک کافر جادو که بشکند از طره مشکین بدارا هر لحظه سیاهی
بر خرمن گل مار سیه و حبشی خفته کدام است بر روی تو گیسو
حیف است که همخوابه شود ترک خطا را هندوی سیاهی
تا چاه زنخدان تو شد بابل دلها ای یوسف ثانی صد یوسف
گم گشته نهان شما را در هر تک چاهی گر ذره از نور روی تو به بینند

بخ کواکب بیرون نزند سر بفلک مه ز ضیا رانن خورشید بمانی اندام
تو در بند قبا شرط نباشد الا که بدوزند از لاله سیراب نقد تو قبا را
وز غنچه کلاهی مثال دیگر آن گیتی که گوید زمین آن ترک خطا را گر ف
خطا گلی باز ای که داریم توقع بتو یارا با وعده وفایی مبند از بنام من
دلسوخته فلفل بر آتش رخسار که فتاد دل از دانه مشکین تو ما را در دام
بلائی امروز منم از خم ابروی تو در شهر مانند هلالی تا دیده ام آن جهورت
انگشت نما را انگشت نمائی باز ای که سر در قدمت بازم و جان را در پای سمندت
چون می ندهی دست من بی سر و پا را خود نقل بهائی در شهر شما قاعده باشد
که نپرسند از حال غریبان آخر چه زیان مملکت حسن نگارا از بنده و بالای
تا چند مخالف زنی ای مطرب خوش گوی در پرده عشاق نوا ز زمان من بی برگ و
نوا را گاهی بنوائی زبس عشق نهان چند توان داشتن آخر در دو غم هجران
دانم که سرایت کند این درد نگارا دیگر وز بجای دویم آنست که بعد از
هر بیت جهة تمامی سخن چند لفظ بیاورد که آخر او سجع باشد مثال هر که رخ خ
دل افروز تو دید دل دیوانه بوجه احسن در سر زلف تو لب فتنه باشد که
درای روزی منم مست از در کاشانه من قدحی باده بدست دیگر تا هجر منش با تو
با تو وصالی باشد گر دوست رها کند خیالی باشد هیچ از دامن او از ساعد سیمین

کمری

کمری سازم را ور زانکه ترا از این دبالی باشد در گردن من مثال دیگر دی صبحدم آن
غیرت سرو چمنی با من بکرشمه از سر کبر و منی میگفت بخشم کای مردم
دیده تو ستمکاری دلم رهم باز آی که ما خاک رهیم آب زنی گفتم گر بجشم و
شاید که الفاظ مزاد او بهمان قاعده باشد مثال صد حلقه عنبرین
بند اندر بند دلدار برای فتنه بر دوش افکند مانند کمند مائیم و دلی و این
دلسوخته را تا هر که نهادیم دل از ما بر کند یارب مپسند سیم آنست که بعد از
هر بیت مصرعی بهمان بحر بیاورد مثال هرگز دل ما از تو بکامی نرسید وصلت
چو رسید جز بجامی نرسید درد دل ما بدست او بازت داد هرگز دل ما بغیر ازین پس
هم نشستی تا از بت از خانه غلامی رسید برخیز و بیا که خواجه آوازت داد
باب در مسبع — و این مسدس نیز میگویند باب هفتم مسبع آنست که هفت مصرع باشد شش مصرع
متفق و یکی خارج القافیه و شاید که بعضی از مصارع تضمین باشد چنانکه نالید کبوتر چو من
طاق از جفت و زناله او دوش نخفتیم و نخفت او ناله همی کرد و منش میگفتم او را که غم اندوه
نتواند گفت غم از دل خود بگفت نتواند رفت این طرفه گلی نگر که ما را بشکفت تا زنگ ان نمود و نی
بوی نهفت شاید که مصرع او خارج القفا باشد مثال گشن ارا دو جنت یارای سخن نه گز
من بر دبر دل آرای سخن دوش از عجز و غایت بی حالی با دل گفتم کرت بود جای سخن از
من سخنی بگو دل آشنای سخن دل گفت بوقت وصله یارا با یار چندان نظری بست که پروای سخن
باب در مثمن — و مثمن آنست که در بیت هفت سجع بیاورد بغیر قافیه چنانکه یا ساقی المدام سمن بوی لاله فام

٦٥

مرا باده ز جامم که بیامن درین مقام ٭ زنم بکنج بکامم که کس ز راز خاص و عام درین
منزل ای غلام می جال وار تست ٭ چه خواهی نشست تو با عاشقان بهشت ٭ زمین وار
باش لب تست مکن خلق را شکست ٭ زد نیای دون برست ٭ بیکباره سوی دست
که دنیا و هر چه هست ٭ در و باید ازیست باب ششم در تلمیح الحاق اول بیان تلمیح
و این صنعت چنان باشد که شاعر در بیتی گوید چنانکه یارب آن روی نیست یا برگ
سمن ٭ یارب آن زلف است یا مشک ختن و شاید که چیزی زیاده کنند
مثال طلعتت ماه است و گیسوی تو شب ٭ قامتت تیر است و ابرویت کمان ٭ طلعت
ماه است و خطت عنبر و گیسوت شب ٭ قامتت تیر است و خالت مشک و ابرویت
کمان بیان الحاق این صنعت چنان باشد که شاعر در آخر ابیات بیتی از
گفت دیگری چنانکه ذکر قائل بکند بیاورد جهت تکمیل مقطع و این نه از قبیل توارد خاطر
طراوت چنانکه در هوای سنبل عنبر نسیمش باد صبح ٭ میکند هر شب نسیم جان پر از
مشک ختن ٭ بر گذر گاهی چو باد صبح غمازی کنند ٭ کاروان مشک را مستور نتوان داشتن ٭ از زمین
مثال اعیان مملکت تو دارند چشم مهر لطفت درین میانه بما کی نظر کنند ٭ بگذره تو کم ز نتوان قتاب اگر ذرات
خاک را بنظر خود گهر کنند ٭ گر بر درت گذر کنم از کار ره زنست ٭ خاشاک نیز در دل دریا گذر کنند دیگر آفتاب نعت
قلم وی بر سلطنت ٭ ای سلطان سلاطین ز چرخ آمد خطاب ٭ رای تو تا سایه بر کار من فکند اقبال
آفتاب بی سایه افکنده است بر ملک خراب ٭ گر مرا کاری بر آمد هم بتوفیق تو بود ٭ متفق شد هم النعت آن
خباب ها شنو ٭ لت گفت بر گوشم چو فردا بامداد ٭ عذر الطافش بباید خواست گفتم در جواب

آفتاب

آفتاب ار لعل سازد در بدخشان سنگ را ٭ خر بنجا موش چه گوید سنگ عذر آفتاب باب نهم در
مسلسل این صنعت چهار نوعست اول آنست که شاعر در مصرع بیت ثانی تکرار کند همچنان
تا آخر ابیات مثال روزگاری داشتم در خدمتش ٭ فارغ از رنج و جفای روزگار ٭ روزگار آن
روزگارم تیره کرد ٭ تیره باد ار روزگار روزگار نوع دوم آنست که شاعر در مصرع صدر چند
چیز ذکر کنند که در مصرع عجز هر یکی را جزی دیگر مخصوص کرده اند همچنان تا آخر مثال طفیل خال و
خط و زلف آن پری پیکر ٭ یکی عبیر و دوم غالیه سیوم عنبر ٭ عبیر و غالیه و عنبرند چنین را یکی غلام و
دوم بنده و سیوم چاکر ٭ غلام و بنده و چاکر شدند انهمه را یکی ندیم دوم عاشق و سیم غمخوار ٭
نوع سیم آنست که شاعر سه رباعی یا پنج رباعی بگوید که ترکیب و ترتیب موقوف یکدیگر باشد
چنانکه خود را ز خط دلت ای نوای سیمین بر ٭ بر آتش و آب می زند عود و شکر ٭ با تنگی جگر فدا یش
باد اش در پوست نهفته غنچه زر خنده مکر ٭ این را دادی نسیم ناگاه شنیدند ٭ از خشم روان کش
بسوار کشیدند ٭ چون دم نه ادا و اداری تو میزد باد شنید تند و دهان غنچه از هم بدرید ٭ تا
خار خجل میان بستان گردد ٭ و ز خنده سرد خود پشیمان گردد ٭ لب دوز و دهان بر بندد
غنچه آنجا که بنالیش خندان گردد نوع چهارم آنست که قائل غزلی گوید که معنی مقطع
موقوف یکدیگر باشند غزل صنما قاعده بخت من آنست که تو ٭ ببری دل ز من و شرط
چنین است که تو ٭ ای النهایت نکنی سوی من سوخته دل ٭ بر این بخت من و اندوه از آن گوی تو ٭
جور و بیداد و جفا بینم و عادت سازی ٭ بس درین شیوه مرا گرچه یقین است که تو ٭
فون عشق بر بری و محابا نکنی ٭ زاهد شهر از بن گوشه نشین است که تو ٭ از خدا ترس
نداری و ز کس بیمت نیست ٭ تو برانی همه شهر برابن است که تو ٭ نکنی جور و جفا و
ستم و بور عمادی تا بجدی که بدر نیز بگیرت چو تو ٭ تا بکی در غم النسوخ نشینی گفتم رب

مسلسل

بر چنین بیدل و دلنیست که تو **باب دهم** در ذیل این صنعت دو نوع است **نوع اول** آنست
که شاعر رباعی گوید که هر سه قافیه او در مصرع روا افتد و باقی الفاظ آن مصرع ردیف
باشند **رباعی** ای دوست که دل ز بنده برداشته نیکوست که دل ز بنده برداشته
دشمن چو شنیدی بنگنجید ز شادی در پوست که دل ز بنده برداشته **رباعی دیگر**
شتاب که عشاق روان جان بخشند بازند در باب که عشاق روان جان بازند
زنگر خیل خیال تو به بیننده نشین در خواب که عشاق روان جان بازند **نوع**
دوم آنست که شاعر قطعه گوید که اکثر الفاظ مصاریع تا زرار ردیف سازد
و بر قافیه تقدیم دهد **چنانکه** سزای تاج و تخت از مادر دهر معز الدین اویس ابن
حسن زاد همیشه تا بود افلاک و انجم معز الدین اویس ابن حسن باد

تمت الرساله الحدائق الحقایق بعون الملک الخالق
بتاریخ غره ماه شوال [illegible] در مشهد مقدس کتبه الراجی
الی الله [illegible] شفیع

این مکتوب و جوابی که ملا [illegible] نوشته اند در تاریخ عالم آرا که برای اوایل جلوس شاه عباس ماضی نوشته شده مذکور است

مکتوب علمای ماوراء النهر در جواب خدمه آستانه رضویه صلوات الله علیه السلام
نوشته اند پوشیده نیست بر هیچ مومن عالم که تعرض با موال و نفوس کسانی
گوینده لا اله الا الله و محمد رسول الله باشند تا مادامی که از ایشان اقوال و افعالی
که موجب کفر است صادر نشود و عمل بطریق مرضیه سلف و ائمه رضی الله عنهم منصوص
باشند جایز نیست [illegible] و فرقه ما که متکلم باین کلمه طیبه مذهب اهل سنت و جماعت

و کلام [illegible] الکتاب
علما و انقیاد [illegible] بعضی از
سهو [illegible] ببعضی [illegible]
اول [illegible] حضرات شیخین [illegible] رضوان الله تعالی [illegible]
[illegible] حضرات رضوان الله [illegible] **و لا نفضل منها بتعاعد و لا قدمه**
از ازواج مطهرات [illegible] **نفس عن نفس** [illegible]
[illegible] اسلام [illegible]
اعلاء الدین و الحق [illegible] **الا بتجزی نفس عن نفس**
و اگر [illegible] رسول صلی الله علیه و آله و اصحاب [illegible] **لیس الهم**
رسالت پناه [illegible] **و تسلیمن الذین** [illegible]
عهده جواب **منفرون** [illegible] **و یعلمون لا یفحمهم تبعا الشمس**
عدل و لا هم [illegible] **از نفعل لعاصم لا یحزن ان الله**
در آیات و احادیث [illegible] **المومنین اذ یبایعونک** [illegible]
[illegible] اعلاء کلمة الحق [illegible] **لقد رضی الله عن المومنین** [illegible]
مقتضی آیه کریمه [illegible] **فبهدیهم اقتده** [illegible] **ولکن الله**
اولئک الذین هدی الله فبهدیهم [illegible]
[illegible] **و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی** [illegible]
و در توصیف [illegible] سبحان [illegible]
[illegible] علیه الصلوة و السلام [illegible]
یغفر لکم ذنوبکم [illegible]
و امام المتقین [illegible] نقص [illegible]

[illegible] الخبیثات للخبیثین والخبیثون للخبیثات والطیبات للطیبین والطیبون للطیبات [illegible]

[illegible] ولا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل [illegible]

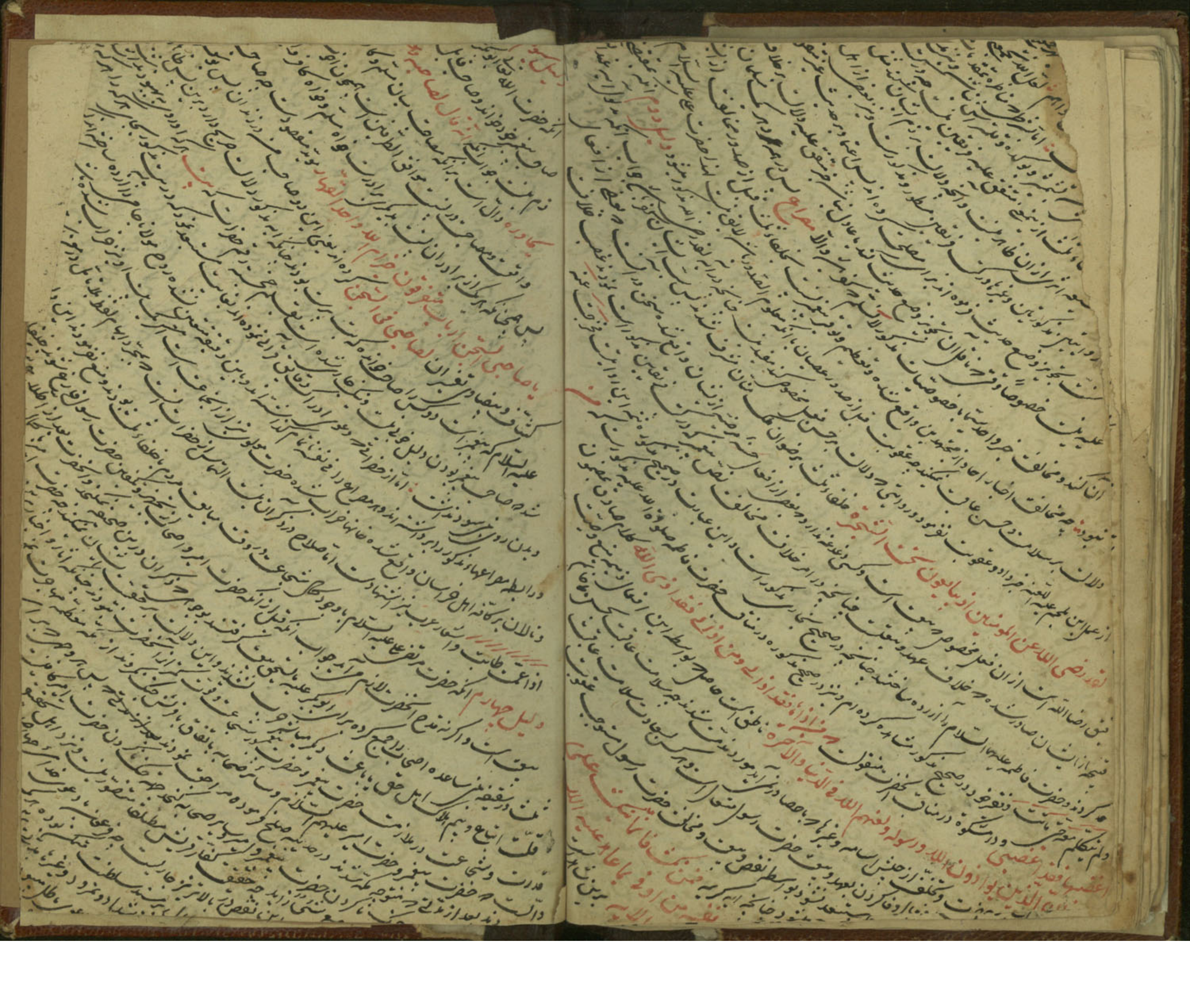
[illegible] صاحب و فراش حرام البتة [illegible] فاعتبروا یا اولی الابصار [illegible]

[illegible] حدیث لا یحل مال امرء مسلم الا عن طیب نفسه [illegible]

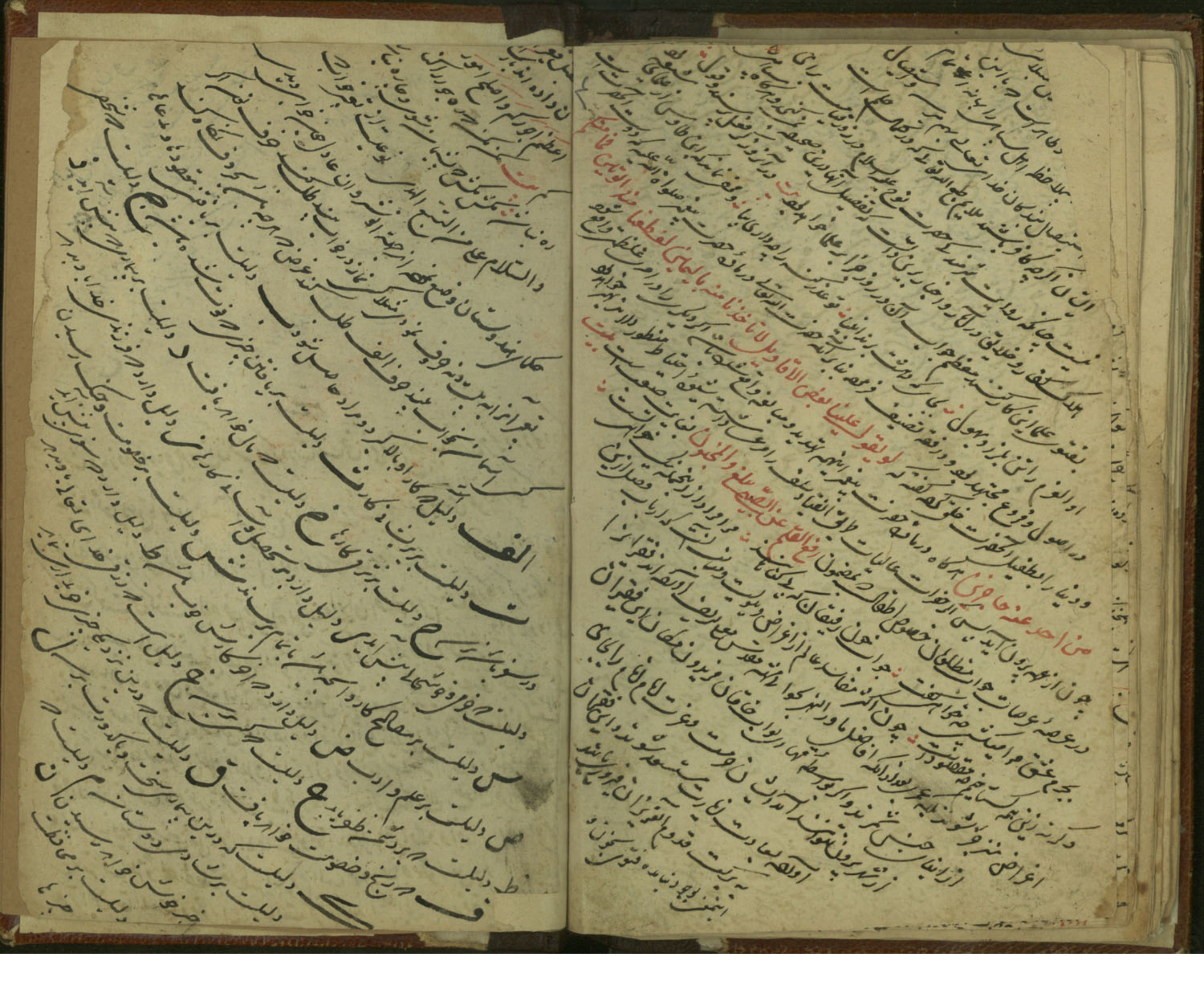
[illegible] اموال [illegible] علی بن ابی طالب علیه الصلوة والسلام [illegible] اسد الله الغالب [illegible] مشهد مقدس [illegible]

معروف انها مسلمانان خواهند بود و فرق معروف نمی‌رسیده‌اند خلیفه را جایز است آن
و لشکر اسلام حلال کرده‌اند و آنچه نوشته‌اند که اگر ساکنان این دیار از ذریه پیغمبر اند هم
بر تقدیر تسلیم گویا آیه کریمه **انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح** نشنیده‌اند و آنچه نو
همه صالح اند صلاح فرع اسلام است و آنچه نوشته‌اند که در مکه و مدینه و شام
داشته‌اند **بیت** هر که او روی به بهبود نداشت ٭ دیدن روی نبی سود نداشت ٭ و آنچه نو
علما تحسین ایشان کرده‌اند ممنوع بر تقدیر تسلیم بنا بر عدم اطلاع بر عقیده فاسده ا
خواهد بود و آنچه نوشته‌اند که ماه رجب از جمله اشهر الحرم است و قتل و حرب در آن ماه با جماع
حرب نمی‌ستند جایز نیست جواب شان آنست که حرمت اشهر حرم منسوخ است بنا بر
صحاح مشهور و بعضی از غزوات حضرت امیر المومنین علی علیه الصلوة والسلام و رفتن آنحضرت
بر سر اعادی در اشهر دالست بر این آنچه نوشته‌اند که آیه **ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون**
نیز از محکمات و در آن شک نیست و کیفیت نیست که جهاد با کفار از اعاظم عبادات است و ای برا الجا
هر که ترک عبادت نموده‌است و لعن اکابر صحابه می‌نمایند و این گونه ذنوب را باعث ثواب
میدانند با آنکه متیقن و متعین است که در لعن کردن شیطان که منصوص بر ملعونیت او نا
طق است نه ثواب است و تعجب آنکه در میان ایشان جمعی اند که معانی ظاهره آیات و
احادیث را میتوانند دریافت و در ترجمه آیات و احادیث منسوبه اظهار را شنیعی نموده از مذهب
ظاهر البطلان بر نمی‌گردند و تبعیت ائمه اثنا عشر علیهم السلام و سلف نمی‌نمایند **قد تبین الآیات لقوم
یعقلون** و اگر بعضی از مضلین افترا نموده از بعضی ائمه سلف در تقویت معتقدات فاسده بر این
خبری رسانیده‌اند که در آنچه ذکر کرده شد کسی را سخن در این باب نباید رئیس خود عبدالله را بردن نشند
تا امان داده با بعضی از ملازمان رکاب همایون مناظره نماید تا شده مذهب حق بر ایشان ظاهر گردد والسلام
علی من اتبع الهدی **جواب کتابت علمای ماوراءالنهر که مولانا محمد مشکک رستمداری قلمی نموده**
نتایج افکار و رشحات اقلام در بار افاضل ماوراءالنهر هداهم الله الی سبیل الرشاد و حفظهم الله
تعالی و ایانا عن التعنف والعناد بوقوف پیوسته در این باب آنچه صواب و موجب اجر و ثواب









76

بسم الله

... دشاه باز فقار اریاحی جبروت آن منبری که در شارستان حق ذی حق بهیج بابی قصوری نفرموده ...

مدینة العلم وعلی بابها وآن مبلغی که در تبلیغ مرتبه صاحب رتبت بهیج فصل قصوری ننموده و نموده ...

بمنزلة هرون من موسی آن رسولی که در ادای رسالت بر مقتضای وما ینطق عن الهوی ...

بکنف دگفت من کنت مولاه فعلی مولاه یعنی صاحب ایوان اصطفی و محرم نشین بارگاه کبریا ...

صلی الله علیه ما طلع الشمس فی الفلاح الفلق وظهر النور وزال الدجا و بر آل واصحاب و اولاد ...

او که هادیان راه دین و پیشوایان جاده یقین اند تخصیصا بعد تخصیصا و تنصیصا بعد تنصیص ...

شاهسوار میدان لا فتی و ساقی مضمار جاهدوا فینا قلاع قلاع و قماع محقق معانی ...

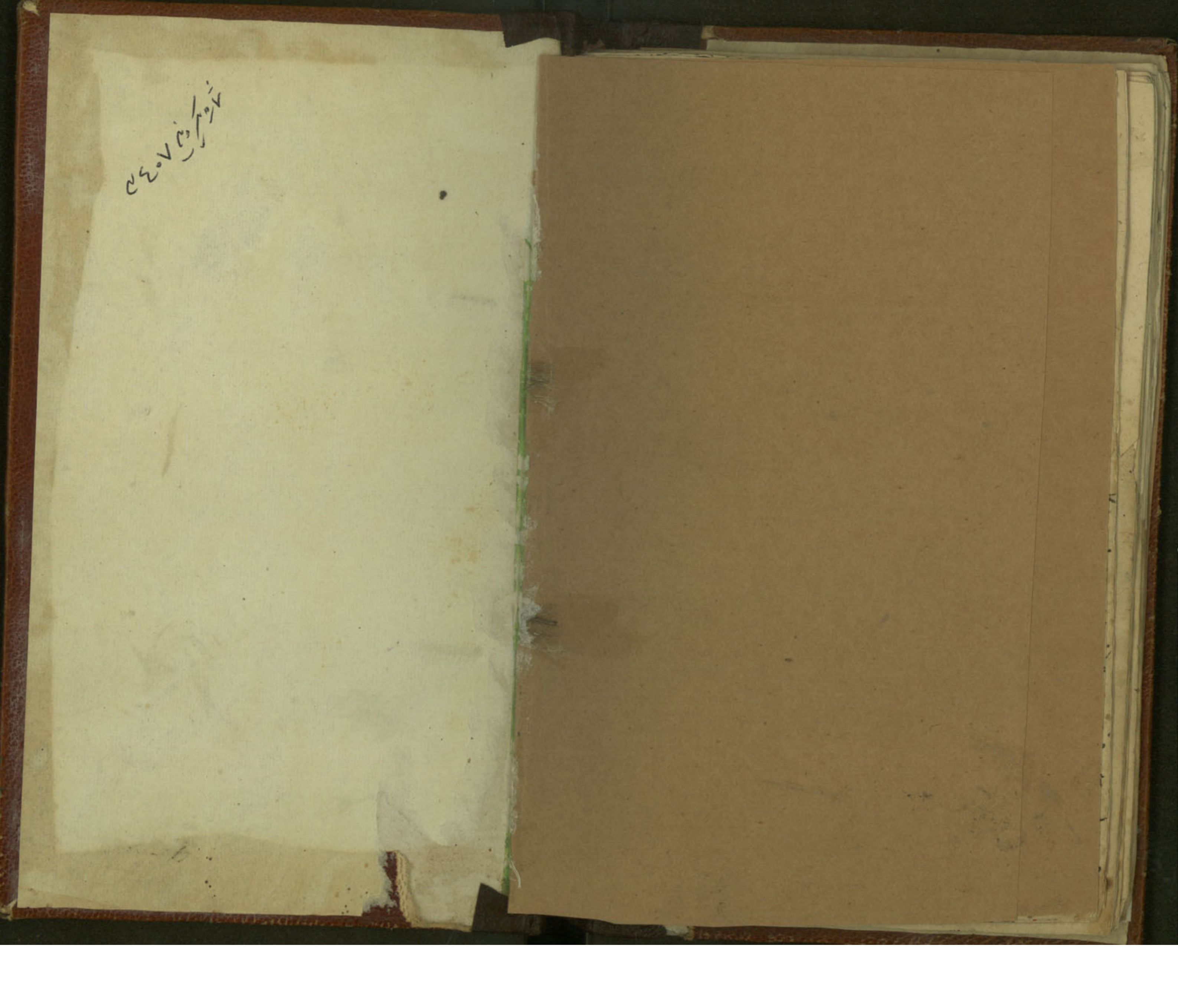
و مدقق مبانی فاسئلونی عن الطرق السماء زاویه نشین سلامة الوحدة و صاحب ...

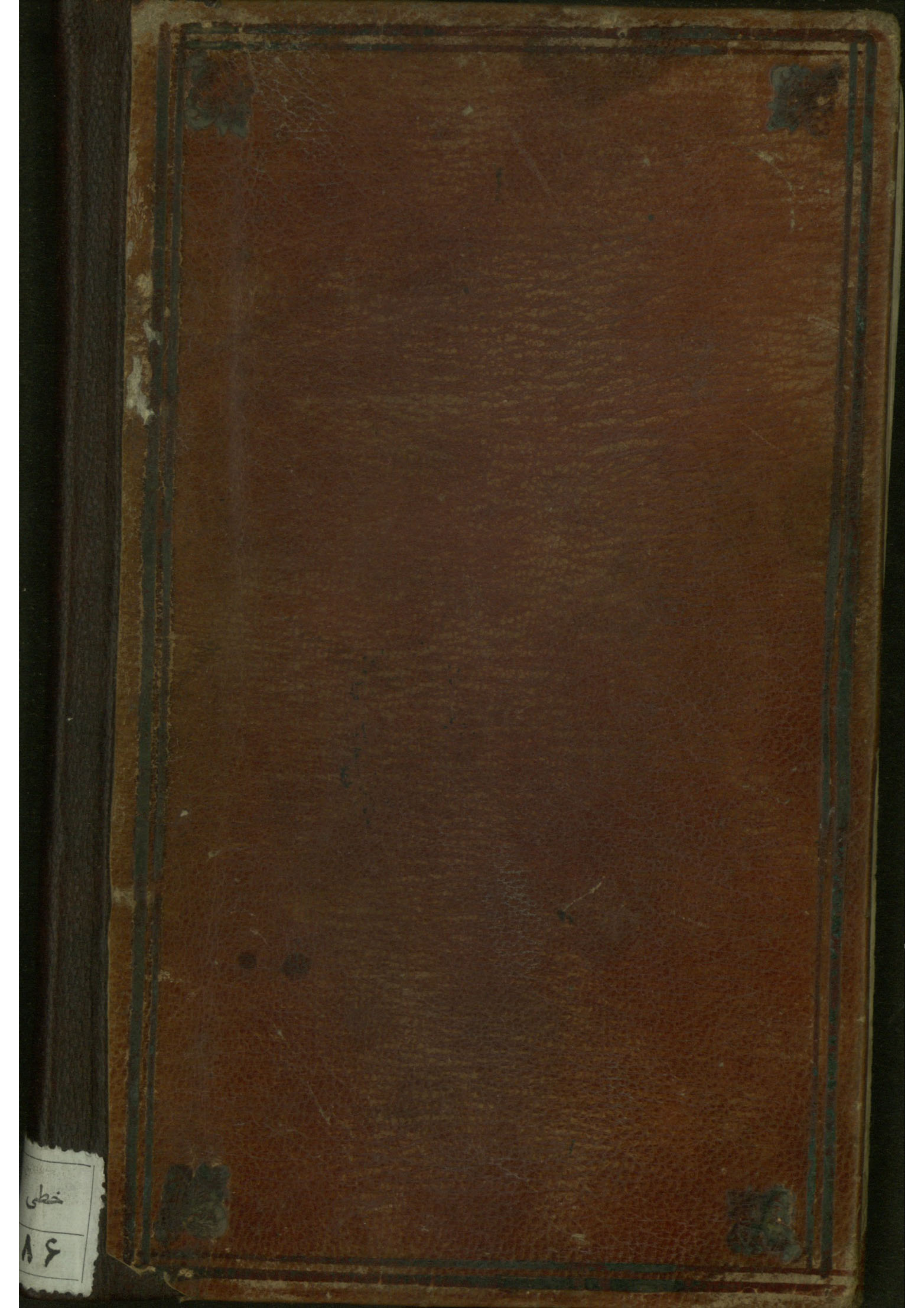
هذه النقطة عریف ماهر غیم ما بر سحاب ظرد ها ب نهاب سلاب غلاب طعان ضراب ...

الغالب امیر المومنین علی ابن ابی طالب صلواة الله علیه و بر اولاد و احفاد او که هدا ...

ساعة فساعة ولحظة فلحظة الی یوم القیام واصل و متواصل باد ...

محرر این مقالمت و مقرر این رسالت کثره الله اجر الجمیل و وفقه علی الثواب الجزیل




خطی
۸۶